

به جای سرمقاله

شکست تاکتیکی، پیروزی استراتژیک!

... در جریان اولین ارتباطات بین دو گروه، برخی از نوشته‌های گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" و به طور مشخص دو اثر جاودان از رفقا پویان و احمدزاده در اختیار رفقای جنک قرار گرفته بود و این رفقا تئوری‌های مطرح در آن آثار را مشخصاً مورد پذیرش خود قرار داده بودند. با این حال دو گروه به لحاظ تشکیلاتی همچنان حرکتی جدا از هم داشتند. حال با پیوستن آن رفقا به تشکیلات گروه احمدزاده، وحدت تشکیلاتی نیز حاصل گردید که از آن به عنوان ادغام یا وحدت دو گروه یاد می‌شود. پس از این وحدت بود که شکل چریکهای فدائی خلق پا به عرصه وجود نهاد. بنابراین در واقعیت امر تشکیلاتی که در فروردین ۱۳۵۰ با صدور ۱۲ اعلامیه روشنگرانه، خود را به اسم چریکهای فدائی خلق به جنبش شناساند و در نظر و عمل به مردم تحت سلطه ایران اطمینان خاطر داد که راه سیاهکل ادامه خواهد داشت، در مفهوم واقعی "تشکیلات"، همان تشکیلات انقلابی منضبط و منسجم ساخته شده توسط گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده بود...

در صفحه ۲



۲۶ دی ماه و شادی توده‌ها!

گرامی باد ۲۶ دی سالروز فرار شاه خائن، سگ زنجیری امپریالیستها از ایران که اربابانشی برغم تمام خدمات دیرینه اش در هراس از انقلاب توده‌ها سرانجام او را مانند "موش مرده ای" از ایران بیرون انداختند!

گفتگو با رفیق فریبرز سنجر در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۲۵)

... زمینه انشعاب موقعی به وجود آمد که رفیق صبوری که در تشکیلات با نام بهروز شناخته می شد ناکهان در یک نوشته درونی با عنوان "نقد دیدگاههای مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" به رد مطالب مطرح شده در آن مصاحبه پرداخت و با تفسیر آن مطالب از نظر خود یکباره مدعی شد که "روح بیژن جزئی در این مصاحبه زنده شده است". اتفاقاً این رفیق در سال ۱۳۵۸ پس از انتشار "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" جزوه ای تحت عنوان "نگاهی به (مصاحبه رفیق اشرف دهقانی)" نوشته بود و در آن به تفصیل به دفاع از مواضع و تحلیل های آن مصاحبه پرداخته بود. نوشته او به تاریخ مرداد ۱۳۵۸ در سطح جنبش منتشر شد و اکنون در سایت سیاهکل در دسترس می‌باشد. نوشته انتقادی فوق از صبوری که گویا "روح بیژن جزئی در مصاحبه زنده شده است". در کتاب "بر ما چه گذشت" (جلد دوم) درج گردیده است. این نوشته آغازگر بحث هایی شد که صفحه ۱۰

نگاهی به دو گزارش در رابطه با

نشست دائوسی در ژانویه ۲۰۲۴

... در گزارش به بحران بالا رفتن هزینه زندگی و خطر تورم و رکود اقتصادی در دو سال آینده نیز اشاره شده اما اهمیتی که به آن داده اند بسیار کمتر از واقعیت‌های موجود است. نویسندگان این گزارش در جهت اهداف بورژوازی خود به بیان برخی واقعیتها پرداخته اند؛ اما این واقعیتها خود تأیید کننده این حقیقت هستند که روابط اقتصادی-اجتماعی حاکم بر سیستم سرمایه داری که مبتنی بر مالکیت خصوصی است، به جنگ و نسل کشی منتهی شده و اگر این سیستم به دست طبقه کارگر آگاه نابود نشود؛ وضعیت اسفبار کنونی هر چه وخیم تر خواهد شد. در انتهای گزارش نیز به اصطلاح "راه حل"های بورژوازی برای رفع بحرانهای ذاتی سیستم مطرح شده... صفحه ۱۴

نکاتی در باره دروغ ها و تهمت های

ثابتی جنایتکار (اشرف دهقانی)

... تئیدکی ساواک با جمهوری اسلامی امر تازه ای نیست. اگر چه در سال ۱۳۵۷ در زمان نخست وزیری شاپور بختیار جهت خاموش کردن مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران، ساواک که در میان مردم به مثابه یک دستگاه مخوف و جنایتکار شناخته می‌شد منحل اعلام شد ولی جمهوری اسلامی از همان آغاز اعضا و کادרהای این دستگاه امنیتی سرمایه داران را در جهت سرکوب توده‌ها و دستگیری و کشتار آزادیخواهان و کمونیست ها به کار گرفت. از آن زمان تا کنون این تئیدکی و همکاری بین عناصر دستگاه امنیتی جنایتکار جمهوری اسلامی با همتاهای ساواکی خود همچنان ادامه دارد. خوشبختانه تا کنون افشاگری‌های به جانی در ارتباط با دروغ‌های ثابتی صورت گرفته است... صفحه ۵

در صفحات دیگر

• تعمیق شکاف طبقاتی نتیجه

ناگزیر نظام سرمایه داری! ۱۷

• موج جدید اعدام های حکومتی

جلوه ای از وحشت رژیم از توده

ها! ۱۹

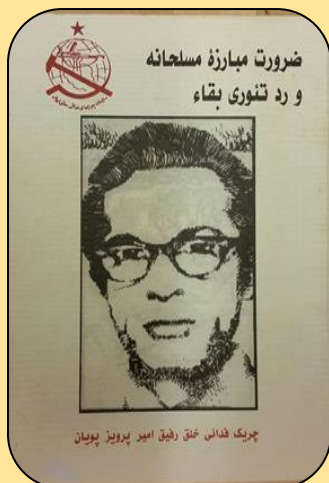
• چند گزارش از آکسیونهای

فعالین سازمان علیه اعدامهای

جمهوری اسلامی در صفحات

..... ۱۲، ۱۳ و ۲۰

شکست تاکتیکی، پیروزی استراتژیک!



شدند. بالاخره پس از چندین روز دشمن توانست ۷ تن از رزمندگان جنگل را دستگیر و ۲ تن از آنها (رفقا مهدی اسحاقی و رحیم سماعی) را در جنگل به شهادت برساند. پس از آن، دست اندرکاران رژیم، این را پیروزی خود به حساب آورده و شرح حمله به پاسگاه و درگیری‌های مسلحانه پیش آمده را با آب و تاب به عنوان موفقیت خود در سرکوب "اشرار" در روزنامه‌های‌شان درج نمودند. اما مبلغین رژیم از این امر غافل بودند که با آن تبلیغات به دست خود توده‌های تحت ستم و دربند ایران را از وقوع حرکتی مسلحانه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم، مطلع می‌نمایند، آنهم در شرایطی که در سایه بگیر و ببند و سیطره اختناق در جامعه، چنان رعب و وحشتی در دل مردم وجود داشت که آنها تصور چنان حرکتی را علیه شاه نداشتند. نبردهای مسلحانه در جنگل در شرایطی که رژیم شاه در ذهن توده‌ها قدرقدرت می‌نمود و همواره تبلیغ شده بود که گویا هیچ نیروئی جرات مخالفت با آن رژیم را ندارد، در شرایطی که به گفته داهیان رفیق پویان، توده‌ها به نادرست ضعف خود را مطلق تصور می‌کردند، به تصور قدرقدرتی دشمن در ذهن توده‌ها ضربه زد و در شرایط غلبه رکود و خمود بر مبارزات توده‌ها، بارقه‌هایی از امید به تغییر را در دل آنها زنده نمود.

اما، عظمت مبارزه مسلحانه‌ای که با نام سیاهکل شناخته شد با همه تأثیرات مبارزاتی بزرگش با این واقعیت همراه بود که همه رزمندگان جنگل یا اسیر دست دشمن گشته و یا در نبردی خونین، جان باخته بودند. حرکت مسلحانه متوقف

شمال از یک طرف و عکس العمل شدید و پُر سر و صدای رژیم در مقابل رزمندگان سیاهکل و نبردهائی که بین این رزمندگان و دشمن در جنگل به وجود آمد، باعث انعکاس وسیع این حرکت مسلحانه در سراسر جامعه شد و چنان فضائی ایجاد نمود که خلق خسته ایران به راستی تکان خورد و ضربه خوردن دشمن طبقاتی خود و ایجاد تغییر در وضع ظالمانه‌ای که در آن قرار داشت را احساس نمود. اما، آیا این فاکتورها کافی بودند تا "سیاهکل" همان باری را پیدا نماید که امروز در جنبش انقلابی ایران داراست؟

همانطور که می‌دانیم در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ یک تیم از بهترین فرزندان خلق ستمدیده ایران، کمونیست‌های مسلح و جان برکفی که هدفی جز رهائی خلق خود از قید ستم و استعمار نداشتند، به یکی از پاسگاه‌های رژیم واقع در سیاهکل حمله کردند. رژیم شاه که پیشاپیش با توجه به اسارت تعدادی از رفقای گروه جنگل در شهر، از وجود تیمی از انقلابیون مسلح در جنگل آگاه شده و از این امر شدیداً دچار خوف و هراس گشته بود، با مطلع شدن از این حمله، عکس العمل بسیار شدیدی از خود نشان داد. نیروهای رژیم، ضمن میلیتاریزه کردن منطقه مربوطه، نیروی نظامی بزرگی را برای سرکوب تیم جنگل سازمان داده و برای این منظور حتی از هلی‌کوپتر نیز استفاده نمودند. تیم جنگل مرکب از ۹ رفیق (علی اکبر صفائی، فراهانی، احمد فرهودی، مهدی اسحاقی، رحیم سماعی، جلیل انفرادی، هادی بنده خدا لنگرودی، عباس دانش بهزادی، محمدعلی محدث قندچی، هوشنگ نیری) بود. در جنگل، بین رفقای ما و مأموران رژیم که برای دستگیری و یا ریختن خون آن رزمندگان به آن محل اعزام شده بودند، درگیری‌های نظامی به وجود آمد که طی آن عده‌ای از نیروهای دشمن کشته

بر اساس آموزش مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست"، مبارزه طبقاتی در هر جامعه‌ای پیشبرنده و لکوموتیو تاریخ است. بر مبنای همین مبارزه طبقاتی، در هر دوره‌ای نیازها و ضرورت‌هایی در جامعه مطرح می‌شوند که توده‌ها و نیروهای آگاه جامعه برای پیشبرد تاریخ باید به آنها پاسخ دهند. در نیمه دوم دهه چهل در شرایط سلطه جو ترور و وحشت، اختناق و دیکتاتوری که به خصوص پس از "انقلاب سفید" شاه شدت بی سابقه‌ای یافته و نفس‌ها را در سینه می‌برد، اقدام به مبارزه مسلحانه و به جریان انداختن چنین مبارزه‌ای علیه رژیم حاکم در جامعه، همان نیاز و ضرورتی بود که جوانان مبارز و انقلابی را برای پاسخگویی به آن فرا می‌خواند. درست بر این مبنای بود که به خصوص در سال‌های آخر این دهه، جامعه ایران شاهد شکل‌گیری روابط و تشکلهائی بود که انجام مبارزه مسلحانه را در دستور کار خود قرار می‌دادند. در چنین جوی، حرکت‌های مسلحانه در ابعاد کوچک یا بزرگ به وقوع پیوست. بانکهای جهت تأمین مالی مبارزه مسلحانه پیشاروی مصادره شدند، کانون‌های مسلحی در خارج از شهر ایجاد گشتند، طرح‌هایی چون گروگان‌گیری فلان سفیر یا یک مقام دولتی در دستور کار قرار گرفتند و... در این برهه حتی عملیات پر سر و صدا، شگفت‌انگیز و تکان دهنده ربودن هواپیما در آسمان نیز توسط جوانان مبارز صورت گرفت که خبر آن رسماً در روزنامه‌های رژیم اعلام شد و در همه جا پیچید (اطلاعات ۲۶ دی ماه ۱۳۴۹). بر این اساس باید گفت که حمله به پاسگاه سیاهکل اولین حرکت مسلحانه در ایران نبود. اما چرا این حرکت برجستگی خاصی در جامعه ما پیدا نمود؟

این یک واقعیت است که در رابطه با حمله به پاسگاه سیاهکل، ویژگی‌های منطقه

گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده در ارتباط با رستاخیز سیاهکل می‌باشد، تأکید نمود. آن دو مؤلفه را می‌توان به این صورت توضیح داد که این گروه پس از شکست مبارزه در جنگل، از یک طرف تئوری انقلابی و از طرف دیگر تشکیلات منسجم و منظم خود را پشتوانه تداوم رزم دلاوران سیاهکل قرار داد. اما قبل از توضیح مبسوط این امر، لازم است به شرح کوتاهی از وضعیت گروه جنگل پس از شکست حرکت انقلابی سیاهکل پرداخته شود.

پس از ضربات پلیس به گروه جنگل که حتی مرتبطین با این گروه در شهر را نیز در بر گرفت، رفقای این گروه در شرایط بسیار دشواری قرار گرفتند. از رزمندگان دست اندرکار گروه جنگل تنها ۵ نفر باقی مانده بودند که هویت‌شان نیز برای پلیس آشکار شده و تحت تعقیب قرار داشتند. آنها عبارت بودند از رفقا حمید اشرف، محمد صفاری آشتیانی، رحمت پیرو نذیری، منوچهر بهائی‌پور و رفیق کارگر، اسکندر صادقی نژاد. این ۵ تن از زمره "صد هزار تومانی"ها بودند که به حق در نزد توده‌های آگاه به مثابه قهرمانان واقعی شمرده می‌شدند. اما این قهرمانان و کلاً مبارزین راستین توده‌ها در شرایط دیکتاتوری آن روز جامعه "نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه در محاصره تمساح‌ها و مرغان ماهیخوار" قرار داشتند. تحت آن شرایط ترور و خفقان، این رفقا در حالی که دژخیمان و نیروهای سرکوبگر رژیم برای دستگیری آنها به همه جا سرک می‌کشیدند، از کمترین امکانات برای حفظ خود برخوردار بودند و هر لحظه زندگی‌شان با خطر مواجه بود. چه می‌بایست و یا می‌شد کرد؟ در چنین اوضاع دشواری، در مقابل این رفقا نیز همان راهی تصور می‌شد که انقلابیون پیشین پس از تحت تعقیب پلیس قرار گرفتن خود به آن مبادرت می‌کردند، یعنی خروج از کشور. در آن مقطع رفیق حمید اشرف که رابط رفقای گروه جنگل با گروه احمدزاده بود علیرغم همه نزدیکی‌های فکری‌اش با گروه احمدزاده، نه از امکانات این گروه مطلع بود و نه از عملیاتی که رفقای گروه احمدزاده قبل از واقعه سیاهکل انجام داده بودند خبر داشت. او بعد از واقعه سیاهکل در آخرین ارتباطش با رفیق مسعود احمدزاده، با توضیح شرایط دشوار خود و رفقای باقی مانده دیگر از گروه جنگل، اندیشه خروج از کشور را مطرح می‌کند و رفیق مسعود با درک اوضاع، ضروری می‌بیند که شرایط گروه خود را با وی در میان بگذارد. رفیق حمید اشرف مطلع می‌شود که عملیات مسلحانه‌ای چون حمله به کلانتری ۵ تبریز و مصادره بانک ونک و همچنین حمله به کلانتری قلعه توسط گروه احمدزاده صورت گرفته بود. بنابراین با مطلع شدن از امکانات این گروه برای تداوم مبارزه، دیگر جایی در ذهن او برای فکر کردن به خروج از کشور باقی نمی‌ماند. پس از آن بود که رفیق حمید همراه با ۴ رفیق دیگر باقی مانده از گروه جنگل به همراه دو مبارز

از یک طرف تشکیلات انقلابی و منسجم کمونیستی گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده که آگاه ترین مارکسیست - لنینیست‌های ایران و کمونیست‌های دلیر در آن متشکل بودند، و از طرف دیگر تئوری‌هایی که توسط این گروه، پیشاپیش (قبل از واقعه سیاهکل) در میان نیروهای مبارز و آگاه در جامعه تا حدی پخش شده و آنها را از چرائی و اهداف مبارزه مسلحانه آگاه ساخته بود، در پشت نام "سیاهکل" قرار گرفت و جایگاه شایسته آن را در جنبش به توده‌های آگاه در جامعه شناساند. به این ترتیب نام چریک‌های فدائی خلق از یکطرف بیانگر دست آوردهای بسیار برابری و پراهمیت این گروه و از طرف دیگر تبلور دست‌آوردهای درخشان گروه جنگل گردید. چنین بود که راه رزمندگان جنگل در قالب تشکیلات چریک‌های فدائی خلق تداوم یافت و این تشکیلات، شکست تاکتیکی سیاهکل را به پیروزی استراتژیک آن تبدیل نمود.

می‌خواستند بدانند که آیا آنها واقعاً اشرار بودند یا مبارزینی با هدف سیاسی که جسورانه به مقابله با رژیم برخاسته بودند؟ می‌خواستند بدانند که رزمندگان جنگل چه چشم اندازی و چه هدفی از حمله خود به یکی از ارگان‌های نظامی رژیم شاه داشتند؟ ... و بالاخره این سئوال برایشان مطرح بود که آیا دستگیری و شهادت آن رزمندگان، پایان کار آنها خواهد بود؟

در رابطه با سئوالات مطرح برای توده‌ها و روشنفکران و کل نیروهای سیاسی در جامعه، واضح است که در درجه اول تنها با دادن پاسخ افق‌های و درست به آن سئوالات اساسی و در اقدام بعدی، با رساندن آن پاسخ‌ها به گوش توده‌ها از طریق پخش کتابها، جزوات و اعلامیه‌ها می‌شد، توده‌ها را از حرکت انقلابی جدید در جامعه آگاه ساخت؛ و یک نیروی سیاسی از این طریق قادر بود ماهیت انقلابی این حرکت و اهمیت و اعتبار واقعی سیاهکل را به توده‌ها بشناساند و رزمندگان جنگل را در چشم توده‌ها در همان جایگاه شایسته و رفیعی که بودند، قرار دهد. در عین حال تنها با تداوم مبارزه مسلحانه در جامعه می‌شد به توده‌ها اطمینان داد که با شهادت رزمندگان سیاهکل، مبارزه آنها نه تنها پایان نیافته بلکه تازه آغاز شده است. همچنین تنها با انجام حرکت‌های انقلابی در ادامه رزم های جنگل و رساندن پیام سیاهکل به جامعه، می‌شد تأثیرات مثبت مبارزاتی سیاهکل در میان مردم را در ذهن آنها تثبیت نمود و به توده‌ها امید به مبارزه علیه رژیم شاه را بخشید تا خود قدم به صحنه مبارزه بگذارند. در همین جاست که باید به طور مشخص به دو مؤلفه که معرف نقش

شده، جنگل به خون نشسته و "سیاهکل" شکست خورده بود. مسلم است که اگر کار به همین جا ختم می‌شد، حرکت سیاهکل در تاریخ، حداکثر به عنوان واقعه‌ای مهم در محدوده زمانی که اتفاق افتاده بود، باقی می‌ماند و می‌توانست همانند وقایع مهم دیگر در تاریخ مبارزاتی مردم ایران ثبت گردد. اما می‌دانیم که علیرغم این شکست، حمله رزمندگان دلیر به پاسگاه سیاهکل و نبرد آنان در جنگل، امروز به عنوان رستاخیزی در جامعه غم زده و مختنق ایران و سرآغاز جنبش مسلحانه شناخته می‌شود. حال پرسیدنی است که رمز این واقعیت در چیست و چه عوامل و فاکتورهایی باعث این وضع گشتند؟ آیا وضعیت پیش آمده را می‌توان صرفاً با اهمیت نظامی خود حرکت در جنگل و یا با تأثیراتی که در مقطع معینی بر جامعه گذاشت توضیح داد؟ بی شک جواب منفی است. حقیقت را بخواهیم مبارزه مسلحانه در سیاهکل تنها با درآمیختن با فاکتورهایی می‌توانست در قالبی که امروز شناخته می‌شود در جامعه مطرح گردد؛ و واقعیت این است که در فراهم آوردن آن فاکتورها، این گروه احمدزاده بود که نقش عظیم و پر اهمیت خویش را ایفاء نمود. ذکر این امر در عین حال بیانگر آن است که هنوز گستردگی و اهمیت خدماتی که کمونیست‌های متشکل در گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده در جنبش کمونیستی ایران انجام دادند و عظمت آن خدمات و تأثیرات سترگ اعمال‌شان در اعتلای جنبش انقلابی توده‌های تحت ستم ما، به صورتی گویا تماماً بازگوئی نشده‌اند.

رفقای متشکل در گروه احمدزاده که با دیدگاه و فرهنگ کمونیستی‌شان به چیزی جز خدمت به رهائی کارگران و زحمتکشان و پیشرفت جنبش کمونیستی نمی‌اندیشیدند و از هر گونه برخورد سکتاریستی به دور بودند، از همان آغاز ارتباط با گروه جنگل، کمونیستی‌ترین و انقلابی‌ترین برخوردها را با رفقای آن گروه داشتند و از موضع وحدت با آن انقلابیون راستین حرکت نموده و هر کمکی که برایشان مقدور بود برای پیشبرد مبارزه مسلحانه در جنگل انجام دادند. اکنون در اوضاع جدید، پس از شکست جنگل، وظایف خاصی در مقابل مبارزین این گروه قرار گرفته بود. اقدامات انقلابی آنها می‌بایست شکست جنگل و سیاهکل را به یک پیروزی تبدیل نماید.

حمله به پاسگاه سیاهکل و درگیری نظامی متعاقب آن در جنگل، برای توده‌ها و روشنفکران مبارز سئوالات متعددی مطرح ساخت. آنها در درجه اول می‌پرسیدند که سیاهکلی‌ها چه نیروئی و چه کسانی بودند؟ مبلغین رژیم، آنها را دسته‌ای اشرار معرفی می‌کردند. ولی مردم که مطمئن نبودند که سخنان آن مبلغین درست باشد،

از چرائی و اهداف مبارزه مسلحانه آگاه ساخته بود، در پشت نام "سیاهکل" قرار گرفت و جایگاه شایسته آن را در جنبش به روشنفکران مبارز و توده‌های آگاه در جامعه شناساند. به این ترتیب نام چریک‌های فدائی خلق از یک طرف بیانگر دست آوردهای بسیار پربار و پراهمیت این گروه و از طرف دیگر تبلور دست‌آوردهای درخشان گروه جنگل گردید. چنین بود که راه رزمندگان جنگل در قالب تشکیلات چریک‌های فدائی خلق تداوم یافت و این تشکیلات، شکست تاکتیکی سیاهکل را به پیروزی استراتژیک آن تبدیل نمود.

به نظر می‌رسد که تأمل و تعمق روی واقعیت فوق، خود به تنهائی اثبات‌گر این حقیقت باشد که تشکیلاتی که از سال ۱۳۴۶ توسط

کمونیست‌های

متشکل در گروه احمدزاده ساخته شده بود، برخلاف آنچه در تاریخ جعلی عنوان شده یک گروه روشنفکری غرق در مسائل نظری و بی توجه به "فرهنگ توده‌های زحمتکش وطن ما" نبود. شکی نیست که کمونیست‌های متشکل در گروه احمدزاده، جوان بودند همانطور که رفقای جنگل نیز عموماً هم سن و سال آنها بودند. ولی واقعیت این است که انجام بسیاری از کارهای سترگ نیز در جامعه از جوانان ساخته است. پیران می‌توانند تجربیات مبارزاتی‌شان را در اختیار جوانان قرار دهند که متأسفانه پیشینیان این رفقا نه در عمل و نه در تئوری چیز مثبت قابل ارانه‌ای نداشتند و آنچه وجود داشت تجربیات منفی بود. در هر حال کسی نمی‌تواند انکار کند که عملکردهای همین جوانان دلیر متشکل در گروه احمدزاده با سابقه مبارزاتی متفاوت از گروه جزنی، تداوم رزم دلاوران سیاهکل و تحقق آرمان‌های انقلابی آنها را تضمین نمود و پاسخگوی سئوال‌های اساسی مطرح شده در رابطه با حرکت مسلحانه در جنگل گردید؛ و توانست با آشکار کردن ماهیت انقلابی عملیات سیاهکل و مبارزه مسلحانه متعاقب آن در شهرها آگاهی سیاسی در میان نیروهای مبارز جامعه را ارتقاء دهد.

است. به طور مشخص در سالهای قبل از فرقه دموکرات، در آذربایجان نیروهای مبارزی بودند که علیه فنودال‌ها می‌جنگیدند و چریک خوانده می‌شدند. از طرف دیگر در آن زمان در سطح بین المللی پارتیزان‌ها یا انقلابیون مسلح در صحنه نبرد علیه

مرتبط با آنها یعنی رفقا شیرین معاضد و محمد علی پرتوی با توجه به پذیرش تئوری تدوین شده در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده پیوستند و با این عمل درخشان خود وحدت دو گروه را عملی نمودند.



باید دانست که در جریان اولین ارتباطات بین دو گروه، برخی از نوشته‌های گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" و به طور مشخص دو اثر جاودان از رفقا پویان و احمدزاده در اختیار رفقای جنگل قرار گرفته بود و این رفقا تئوری‌های مطرح در آن آثار را مشخصاً مورد پذیرش خود قرار داده بودند. با این حال دو گروه به لحاظ تشکیلاتی همچنان حرکتی جدا از هم داشتند. حال با پیوستن آن رفقا به

تشکیلات گروه احمدزاده، وحدت تشکیلاتی نیز حاصل گردید که از آن به عنوان ادغام یا وحدت دو گروه یاد می‌شود. پس از این وحدت بود که تشکل چریک‌های فدائی خلق پا به عرصه وجود نهاد. بنابراین در واقعیت امر تشکیلاتی که در فروردین ۱۳۵۰ با صدور ۱۳ اعلامیه روشنگرانه، خود را به اسم چریک‌های فدائی خلق به جنبش شناساند و در نظر و عمل به مردم تحت سلطه ایران اطمینان خاطر داد که راه سیاهکل ادامه خواهد داشت، در مفهوم واقعی "تشکیلات"، همان تشکیلات انقلابی منضبط و منسجم ساخته شده توسط گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده بود. متن آن ۱۳ اعلامیه نیز که نام چریک‌های فدائی خلق اولین بار به عنوان امضاء در زیر آنها گذاشته شد توسط رفقای این گروه (رفقا امیرپرویز پویان و علیرضا نابدل) نوشته شد، تایپ اعلامیه‌ها توسط خود من انجام شد و تکثیر آنها با پلی‌کپی نیز به وسیله رفقای این گروه صورت گرفت. در آن اعلامیه‌ها در مورد عملیات مسلحانه صورت گرفته تا آن زمان توسط دو گروه جنگل و احمدزاده روشنگری به عمل آمد و مسائل مبارزاتی مختلف و چشم اندازها و هدف‌های مبارزه مسلحانه جدیداً آغاز شده، مورد توضیح و تشریح قرار گرفتند.

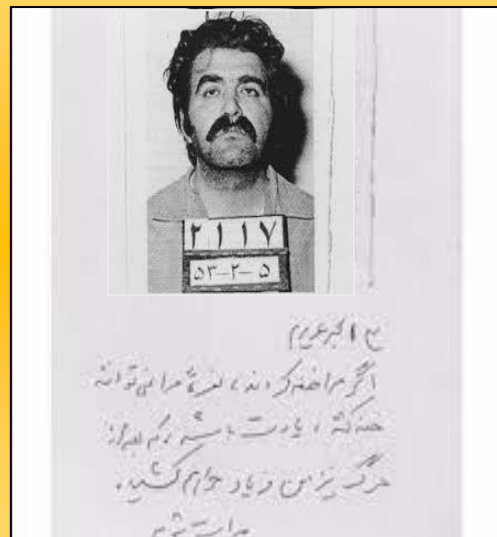
نام "چریک‌های فدائی خلق" هم با پیشنهاد رفقای تبریز و تأیید رفقای دیگر انتخاب شد. نام چریک دارای سابقه تاریخی در مبارزات مردم ایران

امپریالیسم و حکومت‌های دیکتاتور محلی حضور داشتند که در نزد روشنفکران و توده‌های آگاه ایران از برجستگی و اعتبار خاصی برخوردار بودند و از آنها به عنوان چریک یاد می‌شد. هم، انقلابی کمونیست، ارنستو چه گوارا، شخصیت برجسته و نمودار یک چریک بود و هم، انقلابیون مسلح فلسطینی که علیه اسرائیل صهیونیست می‌جنگیدند، چریک‌های فلسطین خوانده می‌شدند که رزم های انقلابی‌شان تأثیر به سزائی بر توده‌های مبارز ایران داشت. نام فدائی نیز از انقلابیون مشروطیت در آذربایجان که کماکان مهد انقلاب ایران محسوب می‌شد، گرفته شده است. "خلق" واژه‌ای است که به توده‌های تحت ستم ایران اطلاق می‌شد و می‌شود که شامل کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهر و روستا می‌باشد.

بنابراین، در رابطه با دو مؤلفه ذکر شده در فوق باید گفت که از یک طرف تشکیلات انقلابی منضبط و منسجم کمونیستی گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده که آگاه ترین مارکسیست - لنینیست‌های ایران و کمونیست‌های دلیر و جان برکف در آن متشکل بودند، و از طرف دیگر تئوریک‌هایی که توسط این گروه، پیشاپیش (قبل از واقعه سیاهکل) در میان نیروهای مبارز و آگاه در جامعه تا حدی پخش شده و آنها را

هر چه برافراشته تر باد پرچم خونین چریک‌های فدائی خلق ایران

نکاتی در باره دروغ ها و تهمت های ثابتی جنایتکار



هاروارد در مصاحبه با ضیاء صدقی می‌گوید: "مطب من شبانه‌روزی بود و من آنجا زندگی می‌کردم." در این مطب او برای معالجه بیماران پولی از آنها نمی‌گرفت. او صندوقی در مطب مالی داشتند می‌گفت هرچقدر که لازم می‌دانید در آن صندوق بریزید. این مطب در همان حال به محل تجمع و بحث و گفتگوی تعدادی از نویسندگان و روزنامه نگاران و به قول خود ساعدی "به یکی از پایگاه‌های عمده روشنفکران آن روز تبدیل شده بود" که وی نام برخی از آنها را ذکر می‌کند. مأموران ساواک "بعد از ماجرای سیاهکل" به همین مطب حمله کرده و ساعدی را دستگیر نمودند. دکتر ساعدی این واقعه و ماجرای "کنترل تلفن" او توسط ساواک را چنین توضیح می‌دهد: "پدر یکی از دوستانم حالش خیلی خراب بود و اطباء متخصص قلب حتی نمی‌توانستند به او اوروباین بزنند. می‌ترسیدند. به من تلفن کردند گفتم خیلی خوب من می‌روم مریض‌خانه که این کار را بکنم. اوروباین را باید مثلاً آرام زد. حالا آنها تازه اسکوپ و اینها داشتند که شما دیاکرام‌های ارتعاش قلب و این چیزها را می‌فهمیدید. گفتم خیلی خوب الان می‌آیم."

با توجه به این که مأموران ساواک در همان موقع قصد ریختن به مطب او و دستگیری دکتر ساعدی را داشتند به دلیل تحت کنترل بودن تلفن متوجه می‌شوند که ساعدی قصد ترک مطب‌اش را دارد. در این رابطه ساعدی در ادامه می‌گوید: "نگو که دارند تلفن مرا از طرف کمیته گوش می‌کنند. بعد تلفن زنگ زد و یک خانمی بود که گوشی را برداشت، بعد گفت من میهن جزئی، زن بی‌زن، مازیار حالش خیلی خراب است می‌خواهم بیایم آنجا. من اصلاً میهن

خوشبختانه تا کنون افشاگری‌های به‌جائی در ارتباط با دروغ‌های ثابتی صورت گرفته است. من در اینجا تنها به دو مورد از دروغ ها و اتهامات بی اساس او می‌پردازم که یکی مربوط به دکتر غلامحسین ساعدی، پزشک مردمی و نویسنده و نمایشنامه نویس توانا و یکی از مفاخر ادبی مردم ایران است و دیگری مربوط به کمونیست مبارز و محبوب مردم ایران، صمد بهرنگی می‌باشد.

غلامحسین ساعدی همچون سعید سلطانپور از نویسندگانی بود که شدیداً تحت فشار ساواک قرار داشت. بارها او را احضار و دستگیر کردند. این دستگیری‌ها با کتک و توهین به نویسنده هم همراه بود. او در مصاحبه با ضیاء صدقی از دانشگاه هاروارد در مقابل این سؤال که: "شما چند بار زندانی شدید آن سال‌ها؟" جواب می‌دهد: "والله من نشمردم. هی رفتیم و هی آمدم. هی زدند و ... هر جا می‌رویم می‌زنند. آره دیگه."

یکی از دستگیری‌های دکتر ساعدی به قول خودش "بعد از ماجرای سیاهکل" بود. ثابتی در به اصطلاح مستند ترتیب داده شده، پس از این که صدای دکتر ساعدی پخش می‌شود که می‌گوید "بعد از ماجرای سیاهکل تو مطب آمدند مرا گرفتند"، می‌گوید: "روشنفکر چپ بود. ما کاری به کارش نداشتیم... یک خبری در لوموند فرانسه منتشر شد که ساواک ساعدی را بازداشت کرده، تحت شکنجه قرار داده. ولی بازداشت نشده بود. شروع کردیم تلفن این آقا را کنترل کنیم ببینیم تماس‌هاش چه بود."

دکتر ساعدی به مثابه یک طبیب انسان دوست در یکی از محله‌های پائین شهر تهران (درخیابان دلگشا) مطبی داشت که خودش در رابطه با تاریخ شفاهی دانشگاه

یک بار دیگر پرویز ثابتی، سرشنس‌کنجه‌گر اداره سوم ساواک به میدان فرستاده شده است تا برای تطهیر ساواک به اتهام‌های دروغین و بی‌اساس علیه کمونیست‌ها و نیروهای آزادیخواه ایران متوسل بشود. از این طریق او پرده‌ای از آخرین تلاش‌های مذبوحانه‌اش را در خدمت به استثمارگران و حفظ وضع ظالمانه موجود در ایران به نمایش گذاشته است.

پس از سالها مخفی شدن پرویز ثابتی از دید مردم ایران، اولین بار شخصی به نام عرفان قانعی فرد وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی گفتگویی با وی ترتیب داد و حاصل کار را در کتابی تحت عنوان "در دامگه حادثه" به نام وی منتشر نمود. امروز هم فرد دیگری در دستگاه رژیم جمهوری اسلامی با عنوان مستند ساز (علی حمید) یک گفتگوی صوتی و تصویری با وی به راه انداخته و نام آن را "مستند" گذاشته است. در حالی که در این گفتگو، ثابتی همان مطالب مطرح شده در کتاب مزبور از قانعی‌فرد را به شکل صوتی و با افزودن چند مطلب غیر واقعی دیگر تکرار کرده است.

البته تنیدگی ساواک با جمهوری اسلامی امر تازه‌ای نیست. اگر چه در سال ۱۳۵۷ در زمان نخست وزیری شاپور بختیار جهت خاموش کردن مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران، ساواک که در میان مردم به مثابه یک دستگاه مخوف و جنایتکار شناخته می‌شد منحل اعلام شد ولی جمهوری اسلامی از همان آغاز اعضاء و کادرهای این دستگاه امنیتی سرمایه‌داران را در جهت سرکوب توده‌ها و دستگیری و کشتار آزادیخواهان و کمونیست‌ها به کار گرفت. از آن زمان تا کنون این تنیدگی و همکاری بین عناصر دستگاه امنیتی جنایتکار جمهوری اسلامی با همتاهای ساواکی خود همچنان ادامه دارد.

شنیدن اسم آن، شخص را دچار سکنه می‌کند.

اما توجه به داستان کذائی سر دسته ساواکی‌ها در این به اصطلاح مستند معلوم نمی‌کند که اصلاً برای چه ساعدی را دستگیر کرده بودند؟ آیا برای این بود که در لوموند خبر دستگیری ساعدی آمده بود؟ یا به خاطر این بود که گویا ساعدی کار غیراخلاقی انجام داده بود؟ آیا به خاطر این بود که خبر روزنامه لوموند را به اطلاع ساعدی برسانند و یا به این دلیل او را احضار کرده بودند که به او گوشزد کنند که کارهای غیر اخلاقی نکند؟ اما کمی تأمل لازم است تا پرسیده شود که مگر چنین اموری اصلاً ربطی به دستگاه امنیتی ساواک داشت که ثابتی با چنین اموری احضار یا دستگیری ساعدی را توضیح می‌دهد؟ واضح است که این شخص اتهام زن با ارائه یک داستان کذائی قصدش تنها ایجاد توهم نسبت به صداقت و پاک‌ی دکتر ساعدی و به خیال خود بدنام کردن او بود و دیگر برایش مهم نبود که داستان سرهم‌بندی شده‌اش دارای چه تناقضاتی می‌باشد. در ضمن اگر روزنامه لوموند دستگیری و تحت شکنجه بودن ساعدی را در یک مورد دیگر از دستگیری‌های او اعلام کرده بود، آن را دروغ بخواند.

پرویز ثابتی، این عنصر بی‌همه‌چیز ساواک که با انسانیت بیگانه است و بوئی از شرافت نبرده، به گفته خودش در همانجا به دکتر ساعدی که یکی از مظاهر شرف و انسانیت در جامعه ایران بود توییده بود که "تو شرف نداری!". اما او در داستان خود کسی را مورد عتاب قرار داده که همه قابلیت‌های سرشار ادبی، هنری و علم پزشکی خود را در خدمت به انسانیت و رهایی مردم ایران از سلطه رژیم دیکتاتور شاه و بی‌شرف‌های جمع شده در ساواک صرف کرده و عظمت وجودش امروز بیش از هر وقت دیگر برای مردم آگاه و آزادیخواه ایران شناخته شده است. ساعدی خدمت‌گزار مردم تحت سلطه استثمارگران و ظالمان بود، مردمی که امروز در هر تظاهرات توده‌ای با خشم و کینه ستودنی همپالگی‌های ثابتی را با فریاد "بی‌شرف، بی شرف" فراری می‌دهند. جا دارد در اینجا، این را هم در ادای عشق و احترام به دکتر ساعدی که از نوجوانی کتاب‌های او را خوانده و بسیار از آنها آموخته‌ام از جانب او خطاب به ثابتی بگویم که ای مردک حقیر جنایتکار! بدان که همین سرشکنجه‌گر ساواک بودن، تو را به عنوان بی‌شرف‌ترین و پست‌ترین فرد در نزد مردم ایران شناسانده است، پس به تو نیامده است که حتی کلمه شرف را بر زبان بیاوری که اصلاً درکی از معنای آن نداری و با آن بیگانه‌ای!

در ادامه، با توجه به این که به زندان انداختن دکتر ساعدی در پنجم خرداد سال ۱۳۵۳ از جمله با توجه به انتشار عکس زندان او با شماره ۲۱۱۷ قابل کتمان

اما ساختگی بودن اتهام مزبور به ساعدی واقعاً به امری مسخره و یک جوک شباهت دارد. ثابتی می‌گوید: "شروع کردیم تلفن این آقای ساعدی را کنترل کنیم ببینیم تماس هاش چیه. دکتر روان‌شناسی بود. در آنجا می‌رفتند می‌آمدند مریض‌ها را می‌دید. یکی از خانم‌هایی که مثلاً مریض‌اش بود زن یکی از دوست‌های خودش بود که او هم خودش دکتر بود، حالا اسمش را نمی‌خواهم بگویم. در دفتر کارش با همدیگه به هر حال هماغوش می‌شدند و صدا و همه ضبط شده بود". اما این ادعای سخیف ثابتی، دروغ و پی‌پایه است، چرا که همه می‌دانند که در آن زمان ساواک مکالمه‌های تلفنی را کنترل می‌کرد ولی این به معنی شنود گفتگو و صداها محل نبود و ساواک با کنترل تلفن نمی‌توانست آنچه در محل رخ می‌دهد را ضبط نماید. گویا ثابتی فرق بین کنترل تلفنی و شنود محل کار را نمی‌داند که با فریبکاری و کلاشی این طور جلوه می‌دهد که گویا با کنترل تلفن مطب دکتر ساعدی متوجه به قول خودش "هماغوشی" او با یک خانم شده بود!!! و در همان حال هم فهمیده بود که آن خانم متاهل بوده و زن یکی از دوست‌های ساعدی می‌باشد!!! واقعاً که زهی بی‌شرمی!

ثابتی، این مردک حقیر و بی‌شرم، داستان‌ش را با **صحنه‌سازی‌های دروغین دیگر ادامه می‌دهد. به این شکل که گویا وی از ساعدی پرسیده بود که "این خبر دستگیری شما در لوموند منتشر شده از کجا سر در آورده؟" و به گفته وی ساعدی پرسیده بود: "لوموند چیزی نوشته راجع به من؟" و بالاخره ثابتی در موضع یک قلدر دیکتاتور به ساعدی گفته بود: "چون لوموند روزنامه‌ای است که دروغ نمی‌نویسد ما تصمیم گرفتیم که شما را صدا کنیم امروز و بفرستیم زندان که خبر لوموند تأیید بشه" (توجه شود که وقتی ثابتی به خود اجازه می‌دهد آشکارا چنین سخنی بر زبان راند، در واقع، در اینجا به مخوف بودن دستگاه ساواک که به هیچ قانونی پایبند نبود و به میل خود به هر دلیل واهی انسان‌ها را دستگیر و به زندان می‌انداخت اعتراف می‌کند) و گویا ساعدی با شنیدن کلمه "زندان" رنگش پریده و دچار چنان تشنجی شده بود که ثابتی می‌گوید: "گفتم ممکنه جلوی ما سکنه بکنه. برایش نوشابه سفارش دادم". به گفته او ساعدی گویا با شنیدن نام "زندان" دچار حالتی شده بود که ممکن بود "سکنه" بکند. به راستی سرشکنجه‌گر ساواک با این داستان در ضمن ناخودآگاه هم بوده باشد به مخوف بودن شکنجه‌گاه و سیاه‌چال بودن زندان تحت ریاست خود هم اعتراف می‌کند که حتی**

را به آن صورتش که نمی‌شناختم. فکر کردم که خوب بچه جزئی اگر چیزش هست و می‌آورد لابد دلیلی دارد دیگر. منتظر شدم. نیم ساعت بعدش ریختند، در و پیکر را بستند همه جا را گشتند مرا برداشتند و بردند به کمینه. در کمینه فهمیدم که کلک خودشان بود".

ثابتی واقعه فوق را به شکلی که دیدیم مطرح کرد و کنترل تلفن او را به بعد از آن که روزنامه لوموند فرانسه در مورد دستگیری و شکنجه ساعدی نوشته بود نسبت داد؟ اما ، آیا واقعاً لوموند در مورد دستگیری و شکنجه ساعدی مطلبی نوشته بود؟ ثابتی تاریخ انتشار چنان مطلبی در لوموند را ذکر نمی‌کند و "مستند ساز" جمهوری اسلامی هم که ظاهراً باید بداند که در کار مستند سازی ذکر تاریخ‌ها از اهمیت اساسی برخوردار است، از ثابتی تاریخ و شماره آن نشریه لوموند را جویا نمی‌شود و از او نمی‌پرسد که آن نوشته لوموند مربوط به چه تاریخی است؟ به راستی که چه بسا لوموند به مثابه یک روزنامه معتبر در رابطه با یکی دیگر از دستگیری‌های ساعدی و مهمترین آنها که ساواک به واقع ساعدی را در سیمان ریود و به زندان انداخت و مورد شکنجه‌های شدیدی قرار داد نوشته باشد (برای کسانی که این امکان وجود دارد که در لوموند به دنبال مطلب فوق باشند لازم است ببینند که اگر مطلبی در آن روزنامه در مورد زندانی و تحت شکنجه بودن دکتر ساعدی نوشته شده است، محتوای مطلب چیست و مربوط به چه تاریخی می‌باشد و شماره روزنامه چه می‌باشد).

اما ثابتی از گفته‌های ساعدی در مورد مطب و کنترل تلفن‌اش یک داستان کذائی ساخته است و اتهامی غیراخلاقی یعنی گویا رابطه داشتن با یک خانم متاهل را به او می‌زند. البته همه انسان‌های هشیار و آگاه می‌دانند که در دنیای سیاست ضد‌مردمی، خدمت‌گزاران استثمارگران و سرمایه داران خون‌خوار جهت بدنام و بی‌اعتبار کردن افراد انقلابی و آزادیخواه همواره اتهام غیراخلاقی جنسی به آنها می‌زنند. همین ساواک در دهه پنجاه در هر حمله به خانه‌های تیمی انقلابیون مسلح از کشف انواع وسایل ضدبارداری در روزنامه‌هایش می‌نوشت، کاری که همقطاران امروز آنها در وزارت اطلاعات جهنمی جمهوری اسلامی نیز پی گرفته‌اند. بنابراین، با کینه‌ای که دکتر ساعدی به خصوص با مقاومت قابل ستایش‌اش در زندان در مقابل شکنجه‌های وحشیانه ساواک در دل ثابتی کاشته است عجیب نیست و غیر منتظره نبود که او جهت از بین بردن تأثیرات انقلابی و آگاه‌گرانه مقاومت و فعالیت‌های مردمی دکتر غلام‌حسین ساعدی در میان مردم ایران دست به چنین خیابانی بزند.

بعد شوک الکتریکی و تکه پاره کردن با میخ. اصلاً یارو میخ را برداشت و شکم مرا جر داد.

ضیاء صدقی: بله الان آثارش را می بینم.

ساعدی: بعد تمام سر و صورت و اینها را...

ضیاء صدقی: بله روی صورتتان هم آثارش هست.

ساعدی: هنوز هم این لب پایینم دوخته است حتی.

واقعیت این است که ساواک ساعدی را نه به دلیل ارتباط داشتن با گروه یا گروه‌های مسلح مبارز علیه رژیم شاه بلکه به دلیل این که ساعدی به مثابه یک نویسنده و نمایشنامه نویس چپ و انقلابی و هنرمند فعال در حوزه تئاتر که کارهای ارزنده ای ارائه کرده بود، فردی سرشناس و محبوب در جامعه بود، از محل کارش ربوده بود تا با اعمال شکنجه بر وی، او را به همکاری با خود بکشاند. ثابتی و شکنجه‌گران زیردستش از ساعدی می‌خواستند در صحنه تلویزیون رژیم شاه حاضر شود و به گونه‌ای که آنها سنوآل و جوابها را تنظیم کرده بودند به میل آنها در صحنه تلویزیون، نمایشی را به اجرا در آورد تا سرکوبگران بر سر توده‌های ستم‌دیده ایران بگویند اینهم از ساعدی شما که وقتی در دست ما گرفتار شد به مردم پشت کرد و به همکاری با گماشتگان شاه پرداخت.

هتل مهمانخانه‌ی سمنان می‌خواهیدیم که شب در واقع آنجا مرا دزدیدند. ..."

ضیاء صدقی: شما را دزدیدند کجا بردند؟

ساعدی: یعنی آمدند و به من گفتند که مادرت در حال مرگ است و مرا پایین آوردند و تلفن را برداشتم گفتند که اوا تلفن قطع است و تو با این دوست ما می‌توانی بروی. یک بابایی را نشان دادند، مدیر چیز ... آن بابا مرا با تاکسی و یکی دو نفر هم سوار شدند و یک دفعه سر از سازمان امنیت سمنان درآوردیم. آنجا بازرسی فوق‌العاده شدید و یک جیب ساعت دوازده و نیم از تهران آمد و آنها مرا سوار کردند و با سرعت وحشتناکی مرا به طرف تهران آوردند.

ضیاء صدقی: توی راه رفتارشان با شما چگونه بود؟

ساعدی: دست‌ها و پاهای مرا به ماشین بسته بودند و گاه‌گذاری مثلاً اسلحه می‌کشیدند که چطور است که همین‌جا توی همین دره کارش را بسازیم. از آنجا مرا مستقیم به اوین آوردند."

در این مصاحبه دکتر ساعدی از شکنجه‌هایش در اوین می‌گوید.

"می‌گفتند که باید بکویی و من نمی‌دانستم که چه را باید بگویم. آنقدر شکنجه می‌دادند که هنوز بعد از گذشت سال‌ها بیشتر از ده سال، همین‌طور هست."

او در مقابل این سنوآل ضیاء صدقی که شکنجه‌ها چه نوع بود؟ توضیح می‌دهد:

ساعدی: شکنجه‌ها خیلی زیاد بود. مثلاً از شلاق گرفته تا آویزان کردن از سقف و

نیست، سرشکنجه‌گر ساواک مطرح می‌کند: "بعد از مدتی با گروه‌های تروریستی، چون این چپ بود، ارتباط برقرار کرد و رفت زندان یک مدتی رفت زندان". اما او اگر در مورد قبل ادعا کرده بود که درج مطلبی در لوموند بهانه بازداشت ساعدی از طرف آنها بود، این بار نمی‌تواند بگوید که چه مدرکی در دست داشتند که نشان می‌داد ساعدی با گروه‌های تروریستی ارتباط برقرار کرده بود! توجه شود که او در اینجا موضوع را کاملاً مبهم و کلی مطرح می‌کند و مدعی می‌شود که ساعدی گویا نه با یک گروه بلکه با چند گروه تروریستی ارتباط برقرار کرده بود. مسلم است که ارتباط با یک یا چند گروه از طریق فرد یا افرادی از آن گروه‌ها صورت می‌گیرد. پس اگر ساعدی به راستی به دلیل ارتباط با گروه‌های مسلح که وی آنها را تروریست می‌خواند دستگیر شده بود می‌بایست هم نام آن گروه‌ها و هم افرادی که ساعدی گویا با آنها در تماس بود را ذکر می‌کرد. اما ثابتی چون خودش می‌دانست که دروغ می‌گوید و دارد اتهام می‌زند با مبهم‌گویی از این موضوع می‌گذرد. البته مستند ساز جمهوری اسلامی هم نگران غیرمستند بودن گفته‌های ثابتی نیست و الا می‌بایست از او می‌خواست نام آن گروه‌ها و افرادی از آنها که گویا ساعدی با آنها ارتباط برقرار کرده بود را ذکر کند. اما مستندساز تقلبی می‌دانست که هرگونه پرسش و چنندو چون کردن در این مورد، دروغین بودن اظهارات ثابتی را آشکار خواهد کرد و دست او را در نزد شنونده و بیننده باز خواهد نمود.

برخلاف ادعای ثابتی مأموران ساواک در خرداد سال ۱۳۵۲ ساعدی را در حالی که مشغول انجام یک کار کاملاً قانونی بود از محل کارش ربودند. خود دکتر ساعدی چگونگی دستگیری یا به واقع ربودن خود توسط ساواک که منجر به زندانی کردن و اعمال شکنجه‌های بسیار وحشتناک بر او و محبوس کردن‌اش به مدت یک سال در سلول انفرادی گشت را طی مصاحبه با ضیاء صدقی از دانشگاه هاروارد توضیح داده است:

"آن موقع شهرک‌سازی می‌خواستند راه بیاندازند، دستگاه دولتی می‌خواست شهرسازی درست بکند، یک شرکتی بود که دوستان من اداره می‌کردند به اسم شرکت بنیاد. پانصد تا از این شهرک را اینها قبول کرده بودند و آمده بودند سراغ من به عنوان اینکه برای هر کدام از اینها یک مونوگرافی بنویسم. یک گشتی زدیم ما، در واقع حاشیه‌ی خلیج بود. دیگر برگشتیم و دوباره قرار شد که به صورت خیلی مفصل کار بکنیم. راه افتادیم و رفتیم. اولین واحدی که باید کار می‌کردیم لاسجرد بود نزدیک سمنان و توی لاسجرد کارمان را که تمام کردیم شب‌ها می‌رفتیم توی

عنوان فرد تسلیم شده و خائن به توده‌ها نشان بدهند، پس از آزاد شدن وی از زندان، همان سؤال و جواب‌های ترتیب داده شده خود برای مصاحبه را با افزودن توضیحاتی برآن به مثابه ندامت‌نامه ساعدی در روزنامه‌های خود چاپ کردند. می‌توان تصور کرد که این سرسپردگان درگاه شاه دیکتاتور با این خباثت و کار رذیلانه، چه ضربه روحی بزرگی به ساعدی عزیز ما وارد کردند.

خود دکتر ساعدی به مصاحبه کننده دانشگاه هاروارد می گوید:

ساعدی: " بعد از اینکه من از زندان درآمد، تقریباً دو ماه نمی‌توانستم تکان بخورم و حال خیلی بدی داشتم، یکی از دوستان به زور مرا کشید به شمال و در شمال که بودیم یک دوست دیگری آمد و من خیلی افسرده بودم به من گفت که آره تو می‌خواهی اینجا بمان. من ماندم.

ضیاء صدقی: شمال کجا؟ گیلان؟ مازندران؟ کدام طرف شمال؟

ساعدی: این دوست من یک ویلا داشت در دریاکنار. من را برد آنجا که حال من خوب بشود که بعد هم من اصلاً نمی‌توانستم جایی بروم و خیلی حالم بد بود. در آن شرایط من شروع کردم به نوشتن یک نمایشنامه به اسم هنگام آریا (؟) که تا امروز چاپ نشده. آنها دیدند من شدیداً مشغول کار هستم گفتند تو بمان ما هفته‌ی دیگر می‌آیم تو را می‌بریم. هفته‌ی دیگر با یک دوست دیگر که آمدند و مرا آوردند من یک‌دفعه در خانه متوجه شدم، یعنی خواهرم گفت، که تو روزنامه هم می‌خواندی؟ گفتم نه.

گفت این را دیدی یا نه؟ بعد دیدم یک مصاحبه‌ای در کیهان چاپ کردند و یک عکس گنده هم از من زدند آنجا، بعد تمام آن چیزهایی که خودشان ترتیب داده بودند و از پرونده کشیده بودند بیرون، یعنی از پرونده‌ی بازجویی. شما اگر مرا بازجویی بکنید من وقتی می‌بینم که حالت دفاعی دارم همه چیز را به شما نمی‌گویم...

ضیاء صدقی: این مثل اینکه در سال ۱۳۵۳ بود که این مصاحبه‌ی شما در کیهان چاپ شد؟

ساعدی: سال ۱۳۵۴. بله خرداد ۱۳۵۴. او مثلاً سؤال می‌کرد جوابی که من می‌دادم یک چیز دیگر بود. و بعد مصاحبه را از روی آن تنظیم کرده بودند که تکه‌هایی را قاطی کرده بودند.

ساعدی: "توی زندان اوین ۱۵ روز به ۱۵ روز به من هواخوری می‌دادند، چون من همیشه اوین انفرادی بودم. بعد یک دژبان می‌ایستاد اینجا و یکی این‌ور می‌ایستاد و در فاصله‌ی اینها با یک زندانبان می‌رفتیم و می‌آمدیم. توی این فاصله که من می‌رفتم و



می‌آمدم یکی از اینها یک سنگی برداشت و پرتاب کرد بالا. توی اوین و درکه جغد خیلی زیاد است. این سنگ درست رفت توی جناغ جغد و جغد افتاد جلوی پای من و من که رنگ و اینا اصلاً نمی‌توانستم نگاه بکنم از دیدن این جغد یک حالت عجیب و غریبی به من دست داد و چشم‌های درشت او که اینجوری نگاه می‌کرد عین دونا پروژکتور. در آن حالتی که زندگی به مرگ دارد تبدیل می‌شود این را من عملاً دیدم در حالی که اون بدبخت آن بالا بود و این همینجوری زد. بعد فکر کردم که خوب خیلی راحت است دیگر برای اینکه یاد شکنجه‌های خودم افتادم. شکنجه‌هایی که به من داده بودند حد و حساب نداشت، دیگر همه چیز به صورت کابوس درآمده بود. انضباطی که در زندان آنها داشتند یک انضباط کاملاً وحشتناک و سختی بود. ولی یکی لبخند می‌زد باید از او بیشتر می‌ترسیدی. مامور شکنجه آن‌قدر ترس نداشت."

سرکوبگران، حتی به شکنجه‌هایی که در زندان به دکتر ساعدی وارد کرده بودند بسنده نکردند. آنها که قادر نشده بودند دکتر ساعدی را در صفحه تلویزیون‌شان به

ساعدی توضیح می‌دهد که سئوال‌ها را پیشاپیش به او گفته بودند و جواب‌هایی که باید داده می‌شد را هم به او یادآور شده بودند. اما ساعدی صادق و صمیمی با توده‌های ستم‌دیده ایران در همان آغاز در پاسخ به اولین سؤال طعم تلخ یأس را به آنها چشاند و کاسه و کوزه‌شان را به هم زده بود. وی توضیح می‌دهد:

"بله، باید اینطوری جواب بدهی. بعد خیلی خوب مرا آنجا بردند و یارو شروع کرد به صحبت کردن که خیلی خوشحالم که بالاخره بینندگان در این برنامه شما را خواهند دید و اله و بله..."

ضیاء صدقی: اینها را پرویز نیکخواه می‌گفت؟

ساعدی: نه، آن به اصطلاح مصاحبه‌کننده.

ضیاء صدقی: پس مصاحبه‌کننده خود شخص نیکخواه نبود، اینها را نوشته بود.

ساعدی: نخیر، او کارگردان بود، او از آن دور کنترل می‌کرد که یک جا بگوید که «کات» و فلان. حالا آن بدبخت را هم کشتند. ولی این واقعیتی است که من می‌گویم. به عنوان یک سند به نظر من چیزی را که آدم با چشم خودش ببیند و لمس بکند خیلی مهم است...
ضیاء صدقی: مسلم است.

ساعدی: آن وقت تا آن سؤال را کرد، من خیلی راحت گفتم که بله ای کاش من در بهشت زهرا بودم و اینجا نبودم. بعد نیکخواه گفت «کات» گفت بفرمایید. مرا آوردند و دوباره بردند به زند.

شکنجه گران با رهبری ثابتی سرشکنجه‌گر برای این‌که بتوانند دکتر ساعدی این پزشک مردمی و این انسان وفادار به ستم‌دیدگان را به پای تلویزیون بکشاند، علاوه بر اعمال انواع شکنجه‌های جسمی او را مورد شکنجه‌های روحی نیز قرار می‌دادند. در مدت یک سالی که ساعدی در زندان بود او را در یک سلول انفرادی محبوس کرده بودند و هرگز او را به بند عمومی که زندانبان سیاسی دیگر در آن بودند نبردند. کسانی که سلول انفرادی را تجربه کرده‌اند می‌دانند که بودن در سلول انفرادی جدا از دیگر زندانبان آنهم به مدت طولانی که در مورد دکتر ساعدی یک سال تمام بود، موجب چه زجر و عذاب روحی برای زندانی است. رژیم شاه و سرشکنجه‌گرش ثابتی با شکنجه‌های جسمی و روحی‌شان در حق ساعدی وضعی برای وی به وجود آورده بودند که او به چشم خود می‌دید که چه به راحتی می‌توانند زندگی یک انسان را به مرگ تبدیل کنند. این واقعیت را وی در یک خاطره از زندان این گونه بیان می‌کند:

ضیاء صدقی: از همان برنامه تلویزیونی؟

ساعدی: نه، همان که ترتیب داده بودند که در تلویزیون اجرا بشود و اجرا نشده بود و دیده بودند چون اجرا نشد و من حاضر نشدم آنها چاپ کردند و مقداری هم به آن اضافه کردند و یک مقداری فلان کردند ... من تقریباً کارم به جنون کشید واقعا."

همین جمله آخر که "من تقریباً کارم به جنون کشید واقعا." بیانگر ضربه روحی وحشتناکی است که ساواکی های بی‌همه‌چیز با سرکردگی ثابتی بی‌شرف حتی بعد از رهایی از زندان بر او وارد کردند. بیهوده نیست که شاملو در مورد ساعدی نوشت: "آنچه از او زندان شاه را ترک گفت، جنازه‌ای نیم‌جانی بیش نبود. آن مرد با آن خلایق جوشانش پس از شکنجه‌های جسمی و بیشتر روحی زندان اوین، دیگر مطلقاً زندگی نکرد. آهسته آهسته در خود تپید و تپید تا مرد.... شاه ساعدی را خیلی ساده "تابود کرد".

وقایع توصیف شده در فوق به خوبی بیانگر آن است که دکتر ساعدی خدمت‌گزار توده‌های تحت ستم ایران با مقاومت جانانه‌اش درمقابل شکنجه‌های ساواک و عدم تن دادن به خواست شکنجه‌گران برای حضور در صفحه تلویزیون شاهنشاهی چه داغ بزرگی بر دل سرشکنجه‌گر ساواک گذاشته بود. چه در کتاب "در دامگه حادثه" و چه در این به اصطلاح مستند، ثابتی نشان می‌دهد که کینه‌ای بس عمیق از دکتر ساعدی به دل دارد. با چنین کینه‌ای آیا تعجب آور است که این مردک پست، این ساواکی وحشی فاقد شرف که دروغ گفتن و اتهام زدن همواره جزو کسب و کارش بوده است حال دکتر ساعدی را مورد اتهام اخلاقی و جنسی قرار دهد؟ تنها احمق‌ها و افرادی از جنس خود این سرشکنجه‌گر ممکن است اتهام او را جدی تلقی کنند.

همانطور که ملاحظه شد در به اصطلاح "مستند" مورد بحث، ثابتی با همکاری وابستگان به جمهوری اسلامی سعی خود را برای بدنام و بی‌اعتبار کردن یکی از مظاهر افتخار ادبی مردم ایران یعنی دکتر ساعدی به کار برد. بنابراین، پی بردن به دروغ‌ها و کذب اتهام وی به دکتر ساعدی برای انسان‌های باشرف و آگاه این وظیفه را ایجاد می‌کند که در مورد ساواک جنایت‌پیشه و اعمال غیرشرافتمندانه سرشکنجه‌گر ساواک شاه (ثابتی) افشاگری نموده و به هر طریق ممکن برای اشاعه حقیقت بکوشند. در این راه باید

حتی از طریق دنیای مجازی هم شده به دلیل متهم کردن ساعدی به عمل غیراخلاقی، تفری بزرگ به صورت ثابتی، این مردک اتهام‌زن دروغگوی جنایت‌کار بیندازند.

او در مورد صمد بهرنگی مطرح می‌کند که صمد در سال ۱۳۴۷ اصلاً مطرح نبوده که البته ادعای نادرستی است. در اینجا فقط اشاره کنم که اگر صمد بهرنگی مطرح نبود، مجله آرش یک شماره مخصوص شامل نوشته‌های نویسندگان و افراد مختلف را در سال ۱۳۴۷ به یاد صمد بهرنگی منتشر نمی‌کرد. یا اگر صمد به راستی در جامعه ایران مطرح نبود دانشجویان دانشگاه تهران در صدد برگزاری جلسه‌ای برای تجلیل از او بر نمی‌آمدند. این امر در زمانی که هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران بود اتفاق افتاد که خود ثابتی اعلام می‌کند که جلوی این کار را گرفته و مانع تجلیل دانشجویان از صمد بهرنگی شده بود. ثابتی می‌گوید: "صمد بهرنگی مطرح نبود. بعداً مطرح شد. به خاطر این که چریکها شروع کردند از او تجلیل کردند. آقای نهاوندی اجازه داده بود در دانشگاه تهران در دانشکده ادبیات تجلیلی از صمد بهرنگی بکنند. گفتم آقا تو چرا از نادر نادرپور تجلیل نمی‌کنی از صمد بهرنگی تجلیل می‌کنی که شده سمبل کمونیست‌ها. من به نهاوندی گفتم و جلوی کار را گرفتیم."

می‌گوید: "بعدها معلوم شد که این با اشرف دهقانی و برادرش و اینها در تبریز بودند و اینها هم‌فکر بودند و این چیز چپی می‌نوشت ... صمد مطرح نبود، بعداً مطرح شد. چریکها شروع کردند از او تجلیل کردند". ثابتی که مستند حرف نمی‌زند تاریخ تصمیم دانشجویان دانشگاه تهران برای تجلیل از صمد بهرنگی که وی مانع از برگزاری جلسه‌ای به این منظور شده بود را بیان نمی‌کند. در هر حال هوشنگ نهاوندی در فاصله بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ رئیس دانشگاه تهران بود و واقعیت این است که در این فاصله چریکها یا به عبارت دیگر سازمان چریکهای فدائی خلق دست به هیچ تجلیلی از صمد بهرنگی نزده بود.

برخلاف ادعای پرویز ثابتی، صمد بهرنگی تا به آن حد در جامعه مطرح بود که در همان سال ۱۳۴۷ آل احمد خود را مجبور دید مقاله "صمد و افسانه عوام" را بنویسد و به خواننده بگوید "برادر بزرگم" که "در مدنی" به

مرگ طبیعی مرده بود مردم عوام شایعه ساخته و او را شهید اعلام کردند و حال در مورد "این برادر کوچکترم" صمد بهرنگی هم همین اتفاق افتاده و مردم گویا به دلیل "عوام" بودن "افسانه" می‌سازند و می‌گویند که او توسط عوامل ساواک کشته شد. آل احمد در آن مقاله برخی از دلایل مردم ایران در همان مقطع را هم در مقاله‌اش مطرح کرد که: "آدمی که شنا بلد نیست چرا باید به رودخانه زده باشد؟ و مگر ارس در حدود ۱۶ تا ۱۹ شهریور چقدر آب دارد که بتواند کسی را در بغلطانند؟"

البته همانطور که می‌دانیم بعدها امنیتی‌های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در جهت پاورشکنی در میان مردم پروژه‌ای در مجله آدینه به راه انداختند. در این مجله، دوستان صمد مورد این تهمت قرار گرفتند که گویا آنها بودند که مرگ او را مشکوک اعلام کردند و از مقاله "صمد و افسانه عوام" آل احمد هم به نفع ساواک سوء استفاده شد. "کتاب دامگه حادثه" هم در مورد صمد بهرنگی به گونه‌ای همان نوشته مجله آدینه را کپی بردارد کرده است. حال که ثابتی از "اشرف دهقانی و برادرش" و این که "چریکها" صمد بهرنگی را مطرح کرده‌اند سخن گفته است تأکید کنم که کتابی تحت عنوان "راز مرگ صمد..." (به قلم نویسنده این سطور) که به طور مستند و با ادله و شواهد مختلف به موضوع پاورشکنی وزارت اطلاعات و تکذیب اتهامات مجله آدینه پرداخته در شهریور ۱۳۸۱ یعنی در فاصله زمانی دورتر از زمان شاه چاپ شده است. این خود سندی علیه گفته ثابتی است که گویا چریکها از جمله اشرف دهقانی با تجلیل از صمد بهرنگی او را مطرح کردند. همه می‌دانند که توده‌های قدرشناس ایران خیلی پیش‌تر عکس صمد بهرنگی را در تظاهرات توده‌ای خود حمل می‌کردند و نام او را فریاد می‌زدند.

واقعیت این است که هم صمد بهرنگی یکی از فرزندان راستین ایران، این "هیولای تعهد" (به قول شاملوی شاعر) و هم نویسنده مردمی، غلامحسین ساعدی درد عمیق و کشنده‌ای بر قلب استثمارگران و نوچه‌ها و داروغه‌هایشان نظیر ثابتی‌ها و همکارانشان در جمهوری اسلامی گذارده اند. به صحنه آمدن کنونی ثابتی و اجبار وی به دروغ‌بافی علیه این فرزندان برومند و شریف مردم ایران همین واقعیت را اثبات می‌کند.

اشرف دهقانی

۵ دی ۱۴۰۲ برابر با ۲۶ دسامبر ۲۰۲۳

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

بحث ها روی
چه مسائلی
دور می زد؟

پاسخ: درست،

آن نوشته بحث
هائی را سبب
شد و به خصوص
در مقطعی که به
انشعاب بی
مسمای سال
۶۰ منجر شد در
مباحثات درون
تشکیلاتی آن
زمان سازمان ما
بار خاصی هم
پیدا کرد. اتفاقاً در
شماره ۳۹
خبرنامه در نقد
مقاله شماره ۳۴
مقاله ای نوشته
شد (این مقاله

در قسمت انتشارات سایت سیاهکل در
دسترس است) و مطرح شد که در
خبرنامه شماره ۳۴ ارتباط با توده ها به
نادرست به ارتباط مستقیم با توده ها
محدود گشته و در نتیجه بقیه شکل های
ارتباط به جز پخش اعلامیه و غیره نادیده
گرفته شده است. همچنین گفته شد که
در این مقاله نقش مبارزه مسلحانه به
عنوان شکل اصلی مبارزه به حاشیه رانده
شده و این توهم دامن زده شده است که
امکان سازمان دهی توده ها و راه ایجاد
و گسترش هسته های مسلح کارگری
می تواند در پروسه مبارزه ای صرفاً
سیاسی صورت گیرد و توده ها تنها
زمانی به عرضه مبارزه مسلحانه کشیده
خواهند شد که سازمان انقلابی با آنان
ارتباط مستقیم داشته باشد.

**پرسش: آیا چنین اختلاف نظرهای
موجب انشعاب سال ۶۰ در سازمان
شد؟**

پاسخ: به طور قطع پاسخ منفی است. آن
اختلافاتی که در پروسه خود به انشعاب
غیر اصولی سال ۱۳۶۰ منجر شد قبل از
نگارش مقاله "دوره سازماندهی محله
ای" در خبرنامه شماره ۳۴، شروع شده
بود.

زمینه انشعاب موقعی به وجود آمد که
رفیق صبوری که در تشکیلات با نام بهروز
شناخته می شد ناگهان در یک نوشته
درونی با عنوان "نقد دیدگاههای مصاحبه با
رفیق اشرف دهقانی" به رد مطالب مطرح
شده در آن مصاحبه پرداخت و با تفسیر آن
مطالب از نظر خود یکباره مدعی شد
که "روح بیژن جزنی در این مصاحبه زنده
شده است". اتفاقاً این رفیق در سال
۱۳۵۸ پس از انتشار "مصاحبه با رفیق
اشرف دهقانی" جزوه ای تحت عنوان
"نگاهی به (مصاحبه رفیق اشرف
دهقانی)" نوشته بود و در آن به تفصیل به
دفاع از مواضع و تحلیل های آن مصاحبه
پرداخته بود. نوشته او به تاریخ مرداد



گفتگوی پیام فدایی با

رفیق فریبرز سنجرى

درباره روزهای منتهی به

قیام بهمن ۵۷ و

تکوین تشکیلات

چریکهای فدایی خلق

ایران (۲۵)

داده شد. اما گفته شده است که به
خصوص مقاله مندرج در خبرنامه
شماره ۳۴ باعث بحث ها و جدل
هائی در درون سازمان شد. آیا این
طور بود؟

فریبرز سنجرى: خبرنامه مازندران در
رابطه با مجموعه گزارشاتی که از شهر ها
و روستا ها می رسید تنظیم می شد.
فراموش نکنید که این نوع درگیری ها که
به آن اشاره کردید در آن دوره زیاد رخ می
داد و تنها یک نمونه نبود. به همین خاطر
در خبرنامه شماره ۳۴ به لزوم شرکت در
مبارزات توده ها تأکید شد و مقاله مفصلی
در رابطه با چگونگی ارتباط با توده ها و
بسیج آنها در مقابله با چماق داران نوشته
شد. مطالب مطرح شده در این مقاله در
مقابل دیدی قرار داشت که به نادرست
مطرح می کرد که چریکهای فدائی خلق و
هوادارانشان گوئی به کار سیاسی و آگاه
گرانه در میان مردم بی اعتناء هستند و
فقط و فقط مبارزه مسلحانه را قبول دارند.
با این حال مقاله خبرنامه شماره ۳۴ ضمن
توضیح این که باید در مبارزات توده ها
شرکت کرد و آنها را ارتقاء داد مرتکب یک
خطای تئوریک شده بود. به این صورت که
گویا ایجاد هسته های مسلح کارگری یا به
طور کلی سازماندهی مسلح توده ها
منوط به این است که ابتدا در میان آنها کار
سیاسی و آگاه گرانه صورت بگیرد. این
موضوع در شماره ۳۹ خبرنامه در مقاله ای
مورد برخورد قرار گرفت. با این حال مقاله
خبرنامه شماره ۳۴ در مقطعی که به
انشعاب بی مسمای سال ۶۰ منجر شد
در مباحثات درون تشکیلاتی آن زمان
سازمان ما بار خاصی پیدا کرد و به یکی از
دستاویزهای مورد بحث و جدل درون
تشکیلاتی تبدیل شد.

**پرسش: پس تأیید می کنید که مقاله
خبرنامه شماره ۳۴ بحث و جدل هائی
را در درون سازمان به وجود آورد.**

توضیح
فدایی:
با اوج گیری
انقلاب سال
های ۵۶ و ۵۷
که آزادی
زندانیان
سیاسی در
جریان آن،
یکی از
خواست های
توده های
میلیونی
بپاخاسته بود،
رژیم وابسته
به امپریالیسم
شاه که زیر
ضربات انقلاب،
آخرین نفس
های خود را
می کشید،
مجبور به تن
دادن

خواست انقلاب و آزادی زندانیان
سیاسی از زندان های سراسر کشور
گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷
آخرین دسته از زندانیان سیاسی از
سیاهکل های رژیم شاه آزاد گشتند.
به همین مناسبت گفتگونی ترتیب
داده ایم با رفیق فریبرز سنجرى که در
آن سال جزء آخرین دسته زندانیان
سیاسی بود که از زندان آزاد شدند.
در این گفتگو به این واقعه و سیر پر
شتاب رویدادها در آن روزهای پر
خروش انقلاب می پردازیم و به
خصوص تلاشمان این است که برای
روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ
پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای
نسل جوان، از چرایی و چگونگی
جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه
چریکهای فدائی خلق که با نام
رفیق مسعود احمدزاده شناخته می
شود از سازمان چریکهای فدائی
خلق بعد از قیام بهمن حویا شویم و
به خصوص دید واقعی تری از
چگونگی تشکیل مجدد چریکهای
فدائی خلق ایران و روندی که طی
کرد، به دست آوریم.

پیام فدایی: در گفتگوی پیش از این
شما به "سازماندهی محله ای" در
خبرنامه شماره ۳۲ اشاره کردید و
مطرح کردید که در موردی در شهر
ساری در محله "پشت پرورشگاه" که
معروف بود هواداران چریکهای فدائی
خلق و هواداران برخی سازمانهای
دیگر در آنجا فعال بودند؛ مردم محل
هنگامی که از طرف پاسداران و
چماقداران رژیم مورد حمله قرار
گرفتند به مقابله پرداختند و حسابی
آنها را گوشمالی دادند. بر این مینا در
خبرنامه شمار ۳۴ به طور مفصل در
مورد ضرورت شرکت در مبارزات
توده ها و سازماندهی محله ای توضیح

رویداد های چند ماه قبل از مرگ شاه و قدرت دادن به خمینی و دار و دسته اش آشکار ساخت که امپریالیسم تا جایی در جبهه نحیف مزدورانش باد می کند که منافعش ایجاب کند و وقتی این منافع چنین امری را ضروری نسازد مزدورانش را با خفت و خواری از میان بر می دارد. رفتار امپریالیستها در مورد شاه را سرلشکر ربیعی فرمانده نیروی هوایی رژیم محمد رضا شاه در دادگاه به خوبی بیان کرد. او گفت که هوپزر (فرستاده امپریالیسم آمریکا به ایران جهت انتقال مسالمت آمیز ارتش از رژیم شاه به رژیم جمهوری اسلامی) شاه را مثل موش مرده ای از ایران به بیرون پرتاب کرد. عاقبت آخرین شاه سلطنت پهلوی درس عبرتی بود برای همه مزدوران امپریالیسم که تا وقتی قدرت ارباب را در پشت خود احساس می کنند به قول معروف خدا را هم بنده نیستند و بعد از اینکه این دست غیبی از پشتشان برداشته می شود به چه خواری و دیروزگی ای می افتند.

پرسش: از حوادث دیگری که در آن مقطع رخ داد لغو قانون سهام کردن کارگران در سود کارخانجات بود که تعرضی آشکار به منافع کارگران بود در این مورد موضع بخش کارگری سازمان چه بود؟

پاسخ: اتفاقاً بخش کارگری که زیر نظر رفیق اشرف قرار داشت در اردیبهشت همان سال یعنی سال ۱۳۵۹ جزوه ای در باره "سود ویژه" منتشر نموده بود. در این جزوه که رفیق اشرف آنرا نوشته بود قانون "سهیم کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی" (که به سود ویژه معروف بود) به عنوان یکی از اشکال عقب مانده استثمار نظام سرمایه داری افشاء شده بود. این مساله یکی از مواد به اصطلاح انقلاب سفید شاه بود که دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه تبلیغات دروغینی را در باره آن سازمان داده بود. در آن دوران به رغم همه گرافه گوئی های دستگاه تبلیغاتی آن زمان شاه در رابطه با سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات در واقع این سود ویژه بخشی از دستمزد کارگران بود که به این صورت پرداخت می شد. چون در آن دوران رژیم کاملاً بر اوضاع مسلط بود و کارگران هم فاقد تشکل های مستقل خود بودند هیچ کارگری هم نمی توانست بر حساب و کتاب کارخانه ها نظارت داشته باشد و در نتیجه در کم و زیاد و واقعی یا غیر واقعی بودن چند غازی که تحت این عنوان به وی داده میشد نمی توانست چیزی بگوید. به همین دلیل هم این امر مشکلی برای سرمایه داران ایجاد نمی کرد. اما با انقلاب سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و بپا خاستن کارگران و ستمدیدگان و سرنگونی رژیم سلطنت اوضاع عوض شده بود. در شرایط بعد از قیام بهمن کارگران امکان هر چند کمی پیدا کرده بودند تا بر دخل و خرج کارخانه ها نظارت مختصری

بخش کارگری که زیر نظر رفیق اشرف قرار داشت در اردیبهشت همان سال یعنی سال ۱۳۵۹ جزوه ای در باره "سود ویژه" منتشر نموده بود. در این جزوه که رفیق اشرف آنرا نوشته بود قانون "سهیم کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی" (که به سود ویژه معروف بود) به عنوان یکی از اشکال عقب مانده استثمار نظام سرمایه داری افشاء شده بود. این مساله یکی از مواد به اصطلاح انقلاب سفید شاه بود که دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه تبلیغات دروغینی را در باره آن سازمان داده بود. در آن دوران به رغم همه گرافه گوئی های دستگاه تبلیغاتی آن زمان شاه در رابطه با سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات در واقع این سود ویژه بخشی از دستمزد کارگران بود که به این صورت پرداخت می شد.

واقعیتی انکار ناپذیر بود. البته باید تأکید کنم که این مساله امری طبیعی هم هست. اختلافات نظری امری ذاتی فعالیت تشکیلاتی می باشند؛ مهم این است که با این اختلافات چگونه برخورد می شود و چه راه هایی در پیش گرفته می شود تا مباحثه بر سر این اختلافات وحدت های موجود را غنا بخشد و یا اگر هم جدائی اجتناب ناپذیر شد برای همه روشن باشد که هر کس چه می گوید و چه راهی را پیشنهاد می کند و چرا جدائی اجتناب ناپذیر شده است تا هر کس بتواند آگاهانه موضع گیری کند.

پرسش: با توجه به توضیح شما پرسش هایمان در رابطه با انشعاب سال ۱۳۶۰ را می گذاریم به گفتگوئی دیگر یعنی به زمانی که به گفته خودتان وقتش رسیده باشد. بنابراین برگردیم به رویداد های آن زمان. یکی از مسائلی که در آن زمان خیرش در سطح جامعه منعکس گشت "مرگ شاه" بود. شاه که در نتیجه انقلاب مردم، اجباراً کشور را برای همیشه ترک کرده بود در ۵ مرداد ۱۳۵۹ در قاهره به دلیل سرطان خون در گذشت؟ موضع سازمان در این زمینه چه بود؟

پاسخ: اولاً این را بگویم که مردم همان واکنشی که با فرار شاه از ایران نشان داده بودند با شنیدن مرگ او بروز ندادند. در واقع برای خیلی از مردم شاه قبلاً مرده بود، مرده ای که حال لازم بود جنازه اش را در مصر خاک کنند. آنهم پس از در به دری بسیار و در شرایطی که اربابانش از پذیرش وی حتی برای معالجه خود داری کردند. ما روز بعد از اعلام مرگ شاه در این باره موضع گرفتیم و توضیح دادیم که چون رفتن شاه از ایران با نابودی سیستمی که شاه جنایتکار حافظ آن بود توأم نشد به این دلیل مردم آن شادی و خوشحالی را از خود بروز ندادند که به هنگام فرار مفتضحانه او از ایران در دی ماه ۱۳۵۷ نشان داده بودند.

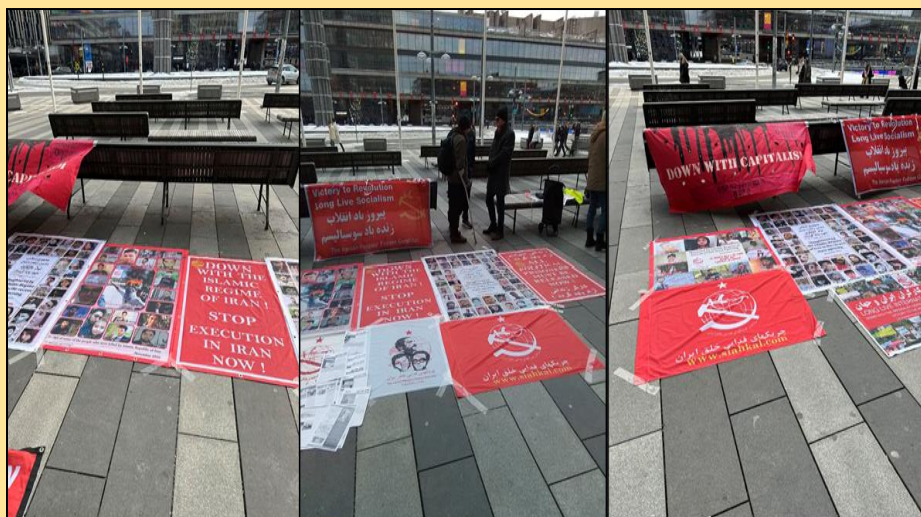
۱۳۵۸ در سطح جنبش منتشر شد و اکنون در سایت سیاهکل در دسترس می باشد. نوشته انتقادی فوق از صبوری که گویا "روح بیژن جزئی در مصاحبه زنده شده است." در کتاب "بر ما چه گذشت" (جلد دوم) درج گردیده است. این نوشته آغازگر بحث هایی شد که به جدائی سال ۱۳۶۰ منتهی گشت. تاریخ نوشتن این مطلب درونی توسط رفیق صبوری ۱۲ خرداد سال ۱۳۵۹ می باشد. در حالیکه خبرنامه شماره ۲۴ که مساله سازماندهی محله ای در آن توضیح داده شده است در تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۵۹ منتشر شد، یعنی چند ماه بعد از نوشته شدن مطلب صبوری و جنجالی که بر آن اساس در تشکیلات ما به وجود آمد.

پس از بالا گرفتن جنجال بر سر "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"، طرفداران انشعاب که رفقای موافق "مصاحبه" را متهم به راست روی و تبعیت از نظرات بیژن جزئی می کردند، برای اثبات به قول خودشان انحراف به راست این رفقا به مقاله خبرنامه شماره ۳۴ هم استناد می کردند و آنرا به عنوان نمونه ای از عدم قبول تئوری مبارزه مسلحانه از سوی تعدادی از رفقا تبلیغ می کردند. اما این تبلیغ نه واقعیت را منعکس می کرد و نه حقانیت داشت. چرا که اولاً در خبرنامه شماره ۳۹ نقدی بر مقاله شماره ۲۴ نوشته شده بود که نویسنده اش از رفقای بود که رفیق صبوری و همراهانش آنها را متهم به راست روی می کردند. ثانیاً در خبرنامه شماره ۳۹ به تاریخ ۲۰ آبان ۱۳۵۹ به طور کاملاً مشخص و قاطع مطرح شده بود که: "به طور کلی باید گفت مقاله (خبرنامه شماره ۳۴) با غلتیدن به دو اشتباه اساسی، دیدگاهی مغایر با دیدگاه چریکهای فدائی خلق را الیاء می کند و بدین جهت چه تهیه کننده مقاله و چه دیگر رفقا بعد از تعمق در باره مطالب آن به این نتیجه رسیده اند که این مقاله نمی تواند مورد تأیید قرار گیرد". (تاکید از من است). بنابراین رفیق صبوری و رفقای که با استناد به مقاله خبرنامه شماره ۲۴ تعدادی از رفقا را متهم به عدول از تئوری مبارزه مسلحانه می کردند، حتی این را هم می دانستند که تهیه کننده مقاله خبرنامه شماره ۲۴ متوجه اشتباه تئوریک خود در آن مقاله شده است.

پرسش: با توجه به توضیحات شما روشن است که اختلافات در درون سازمان در حال رشد بوده است. آیا می شود دقیق تر و مفصل تر به آن پرداخت؟

پاسخ: در اینکه باید دقیق تر و مفصل تر به اختلافات درونی پرداخت شکی نیست اما چون قصد من این است که در ادامه این گفتگو و در زمانش به امر انشعاب غیر اصولی سال ۱۳۶۰ بپردازم بحث بیشتر را به آن موقع موکول می کنم. در مورد اینکه گفتید اختلافات در درون سازمان در حال رشد بوده باید تأکید کنم که این امر

گزارشی از تظاهرات روز شنبه ۲۰ ژانویه در استکهلم



روز شنبه ۲۰ ژانویه تظاهراتی به فراخوان شورای استکهلم با شرکت و حمایت دیگر نیروهای چپ، کمونیست و آزادیخواه بر علیه موج فزاینده سرکوب و اعدام‌های روزمره رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و همچنین در حمایت از اعتصابات و مبارزات کارگری که هر روز در چهار گوشه کشور بر پا می‌شود، برگزار شد. این تظاهرات در ساعت یک بعدازظهر در مرکز شهر و در منطقه (Sergels torget – soltorget) در هوای به شدت سرد شروع شد و تا ساعت دو نیم بعدازظهر ادامه داشت.

به رغم هوای بسیار سرد اما پخش سرود ها و سر دادن شعار های انقلابی فضای حاکم بر تظاهرات را گرم نموده بود. "نابود باد رژیم تروریست جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "اعدام ها را در ایران متوقف کنید"، "سفارت ایران این مرکز تروریستی باید بسته شود" از شعارهایی بودند که بیشتر تکرار می شدند. در این حرکت چند سخنرانی نیز صورت گرفت. یکی از سخنرانان در صحبت‌های خود تاکید نمود که: این اعدام ها در ارتباط با مسائل و مشکلات سیاسی انجام می شود و رژیم می خواهد جو ارباب را در جامعه نهادینه کند؛ ولی جامعه ایران با خیزش های رادیکال خواهان نابودی جمهوری اسلامی است. او همچنین با اشاره به اعتصاب کارگران فولاد اهواز که خواهان پایان دادن به اخراج همکارانشان شدند و همچنین کارگران ذوب آهن اصفهان که خواهان تشکل مستقل کارگری می باشند. گفت که: جنبش کارگری در دوران درخشانی قرار دارد. سخنران دیگری با درود و اعلام همبستگی با مبارزات جوانان، دانشجویان، خلق کرد، کارگران شرکت واحد و کارگران خوزستان که علیه اعدام های جمهوری اسلامی اعتراض کردند صحبت های خود را شروع نمود. وی همچنین درود فرستاد به سوسیالیست ها و آزادیخواهانی که در کشورهای مختلف اروپا علیه اعدام به تظاهرات برخاسته و خواهان قطع اعدام ها شدند. این سخنران در ادامه صحبت های خود تاکید نمود که جمهوری اسلامی اعدام می کند تا مبارزات انقلابی را به حاشیه براند، طبقات ستمدیده را مرعوب کند و به اختناق دامن بزنند. وی تاکید داشت که همه این بگیر و ببند ها برای این است که سرمایه داران به استثمارشان ادامه دهند. وی سپس یادآوری نمود که اعدام ها از بدو روی کار آمدن رژیم تبهکار جمهوری اسلامی تا کنون ادامه داشته اند: از اعدام های فرودگاه سنندج، مهاباد، ترکمن صحرا گرفته تا کشتار دهه شصت، قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که باعث شد تا سراسر ایران پر از خاوران شود. سپس وی تاکید نمود که اما نبردهای دلاورانه توده ها در سالهای ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱ ثابت کرد که جمهوری اسلامی با توسل به اعدام قادر به جلوگیری از خیزش های مردمی نمی باشد. او همچنین گفت: ما به ماشین سرکوب خامنه‌ای جلاد اعلام می‌کنیم که عین کموناردها که ستون و اندوم ناسیونالیست های فرانسه را به پایین کشیدند سر تا پای جمهوری اسلامی را به آتش خواهیم کشید.

در این تظاهرات فعالین چریکهای فدایی خلق ایران فعالانه شرکت داشتند و قسمتی از محل تظاهرات را با بنر ها و پرچم ها و آرم سازمان تزئین نموده بودند. همچنین نشریات سازمان در جریان این حرت پخش گردید و در مورد کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی به پرسشها پاسخ داده شد.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زندانیان، شکنجه، اعدام نابود باید گردد!

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد- استکهلم

۲۱ ژانویه ۲۰۲۴

پیدا بکنند و این امکان مانور سرمایه داران را در پرداخت دلبخواه سود ویژه محدود کرده بود. در چنین اوضاعی این ارضیه شاه به وبال گردن رژیم جدید تبدیل شده بود. به همین دلیل هم حکومت جانشین رژیم شاه به این بهانه که "سود ویژه" قانون شاهانه است آن را لغو نمود.

برای کمونیستها و کارگران آگاه روشن بود که جمهوری اسلامی به این دلیل به لغو سود ویژه مبادرت کرد که می خواست آن بخش از دستمزد کارگران را که به این صورت پرداخت می شد را حذف کند نه اینکه به واقع به یکی از اشکال عقب مانده استثمار سرمایه داری به اسم قانون شاهنشاهی پایان بدهد. در جزوه "سود ویژه" از یکی از سرمایه داران دوران شاه اظهار نظری آورده شده که ماهیت سود ویژه شاهنشاهی را روشنی می بخشد. یکی از سرمایه داران گروه بلا به نام عمیدحضور در یک جلسه گفته بود: "از وقتی که کارخانه بلا را خریده ایم همه ساله دفاترش ضرر و زیان نشان میدهد ولی نمیدانم این چهارده کارخانه دیگر را چگونه خریده ایم". این سخن به روشنی چگونگی سهم کردن کارگران در منافع کارگاه ها را نشان می دهد. یعنی کارفرمایان دخل و خرج کارخانه را طوری تنظیم می کردند که نشان می داد کارخانه سودی نداشته و در نتیجه کارگر رنجیده هم هیچ چیز نصیبش نمی شد.

پرسش: تا جایی که ما می دانیم جمهوری اسلامی تا مدتها همان قوانین شاهنشاهی را در رابطه با کارگران به کار می برد. پس چرا در رابطه با سود ویژه چنین نکرد؟

پاسخ: همانطور که گفتم به خاطر شرایط پس از قیام و ارتقاء روحیات مبارزاتی در صفوف طبقه کارگر و شکل گیری تشکل هایی که به نام شوراهای کارگری نامیده می شدند امکان مختصری برای نظارت بر حساب و کتاب کارخانجات ایجاد شده بود که قدرت مانور سرمایه داران را محدود می کرد به همین دلیل هم شورای انقلاب در حمایت از کارفرمایان در ابتدا مقرراتی در رابطه با مسئله سود ویژه مطرح کرد که چون باز هم مشکل را حل نمی کرد این قانون را بطور قطعی لغو نمود. اساساً سیاست رژیم جانشین رژیم سلطنت تا مدتها این بود که هر جا که کارگران بر اساس قانون کار و یا دیگر قوانین دوره شاه بر حقشان پای می فشاردند پاسخ جمهوری اسلامی این بود که این قانون شاهنشاهی است و دیگر موضوعیت ندارد. هر جا هم که کارفرمایان با استناد به قوانین دوره شاه به مخالفت با کارگران بر می خاستند جمهوری اسلامی با وقاحت همیشگی اش در مقابل کارگران ایستاده و مدعی می شد که تا تصویب قوانین جدید قوانین قبلی لازم الاجرا است و به این ترتیب از سرمایه داران حمایت می کرد. این وضع ادامه داشت تا اینکه

ادامه در صفحه ۱۲

هلند: گزارشی از آکسیون علیه اعدامهای جمهوری اسلامی



روز شنبه ۲۰ ژانویه به فراخوان "کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران-هلند" که فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در هلند بخشی از آن می باشند آکسیونی بر علیه اعدام های جمهوری اسلامی برگزار گردید. به روال همیشگی محل آکسیون با بنرها و شعارهای مبارزاتی و عکسهائی از جانباختگان خیزش های مردمی تزئین شده بود. همچنین پارچه نوشته هائی حاوی مطالبات انقلابی مردم ستمدیده و مبارز ایران در اطراف محل تظاهرات گذاشته شده بود که هر مراجعه کننده ای با خواندن آنها تا حدی در جریان جنایات دیکتاتوری حاکم بر ایران قرار می گرفت. در جریان این حرکت اعلامیه هائی به زبان هلندی و انگلیسی بین بازدیدکنندگان توزیع شد و شعارهای انقلابی سر داده شد. شعارهائی همچون "نابود باد جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد". همچنین شعارهایی علیه ماشین اعدام رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و ضرورت مبارزه برای درهم شکستن این ماشین جنایت سر داده شد. در طول این حرکت ترانه سرودهای مبارزاتی و از جمله ترانه های کردی نیز پخش می شد که با استقبال مردم مراجعه کننده مواجه شد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند در این حرکت با گذاشتن میز کتاب به پخش انتشارات سازمان پرداختند و از جمله کتاب جدید "بررسی زمینه ضربات سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ناگفته هائی از تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران" اثر رفیق اشرف دهقانی نیز توزیع شد. برخی از مراجعه کنندگان به این آکسیون از آرم سازمان استقبال کرده و یک جوان فرانسوی با اشتیاق درخواست گرفتن عکس با آرم را داشت که پس از گرفتن عکس گفت من همیشه شیفته این آرم بودم. همچنین چند جوان با مراجعه به رفقا در مورد مواضع تشکیلات در مورد مسائل مختلف و از جمله نسل کشی صهیونیستها در غزه سوال کردند که پس از شنیدن توضیحات رفقا پشتیبانی خود را از شیوه نگرش ابراز نمودند. این حرکت که از ساعت دو بعد از ظهر شروع شده بود در ساعت چهار بعد از ظهر با موفقیت به پایان رسید.

**نابود باد رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی!
زندانی، شکنجه، اعدام نابود باید گردد!
پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!**

**فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند
۲۱ ژانویه ۲۰۲۳**

جمهوری اسلامی

با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

پس از حمله سراسری به توده های مبارز ایران و به راه انداختن کشتار سال ۱۳۶۰ زمان را برای تصویب قانون کار ویژه خود آماده دید و سرانجام آنرا به تصویب رساند. به واقع جمهوری اسلامی نشان داد که سرکوبها و کشتار های وحشیانه در این سال همه در جهت تأمین منافع سرمایه داران و به همین منظور آماده کردن شرایط برای تصویب ضد کارگری ترین مقررات علیه طبقه کارگر ما می باشد.

پرسش: بگذارید در اینجا از شهدای جنبش یاد بکنیم و گرامی داشت یاد و خاطره رفیق رضا بهفر از اولین شهدای سازمان در کردستان در باره چگونگی شهادت این رفیق مبارز سوال کنیم؟

پاسخ: با گرامی داشت خاطره فراموش نشدنی این رفیق عزیز باید بگویم که در شرایطی که بخشی از رفقای ما در کردستان مستقر بوده و با شرکت در جنگ بین خلق کرد و نیروهای ارتش و سپاه پاسداران چریکهای فدائی خلق را در جنبش خلق کرد نمایندگی می کردند، رفیق رضا بهفر از مازندران به کردستان اعزام شد. او پس از گذراندن یک دوره آموزشی در پایگاه آموزشی سازمان در کردستان هنگامی که یک ستون ارتشی جهت سرکوب خلق کرد از بانه به سردشت رفته و مناطق آزاد تحت سلطه پشمرگان قهرمان خلق کرد را مورد یورش وحشیانه خود قرار داده بود همراه با رفقای دیگر در این جنگ شرکت کرد. اما در جریان این درگیری بر اثر اصابت خمپاره به سنکر رفیق رضا بهفر او در تاریخ ۱۸ شهریور سال ۱۳۵۹ به شهادت رسید. درگیری رفقای ما به همراه دیگر پیشمرگان دلیر خلق کرد در این جنگ یکی از درگیری های بزرگ و مقاومت های فراموش نشدنی پیشمرگان خلق کرد در مقابله با ارتش ضد مردمی و پاسداران ارتجاع بود.

جا دارد در اینجا به گوشه ای از زندگی این رفیق اشاره بکنم. رفیق رضا پس از قیام بهمن تصمیم گرفت جهت تماس نزدیکتر با مردم معلم شود. او چون متولد بابل بود به عنوان یک معلم به یکی از روستاهای بابل رفت و با الهام از فعالیتهای صمد بهرنگی روابط صمیمانه ای با روستائیان برقرار نمود. تأثیر او روی روستائیان چنان بود که آنها در باره وی می گفتند: "او یک کمونیست است، ولی چه اشکالی دارد که نماز نمی خواند، در همه کارها با ماست و در همه کارها شرکت می کند". بی جهت نیست که مراسم گرامی داشت این رفیق یاور زحمتکشان در بابل به یکی از تجمعات بزرگ تبدیل شد و هواداران سازمان و دوستداران رفیق رضا به همراه مردم زحمتکش یاد او را گرامی داشتند.

(ادامه دارد)

نگاهی به دو گزارش در رابطه با نشست

دائوس در ژانویه ۲۰۲۴



یکدیگر و ترسیم تصویری از خطرات جهانی ناشی از آنها اختصاص بدهند. "سعدیه زاهدی" مدیر عامل "WEF" در مقدمه گزارش نوشته است که این گزارش "در پس زمینه تغییرات تکنولوژیکی رو به رشد و عدم اطمینان اقتصادی تنظیم شده است، زیرا جهان گرفتار دو بحران خطرناک است: محیط زیست و جنگ و ... او در این متن همچنین اظهار داشته است که "نارضایتی اجتماعی در سال گذشته در بسیاری از کشورها قابل لمس بود، و اخبار اعتراضات خشونت آمیز و اعتصابات و قطعی شدن جوامع و ... به این مورد اختصاص داشتند.

در رابطه با محیط زیست در گزارش فوق ذکر شده است که نظرات ۱۵۰۰ متخصصی که به منظور تهیه این گزارش مورد بررسی قرار گرفته اند؛ نشان دهنده این واقعیت بوده اند که خطرات ناشی از تغییرات اقلیمی میتوانند در سال جدید به نقطه بی بازگشت و با خطری جدی در مقیاس جهانی برسند. نویسندگان گزارش همچنین به این امر اشاره کرده اند که "با توجه به مقیاس عظیم تأثیرات بالقوه و نیازهای سرمایه‌گذاری زیرساختی، برخی جوامع قادر به مقابله با اثرات حاد و مزمن تغییرات سریع آب و هوا نخواهند بود... " و سپس در متن گزارش توضیح داده شده که در نتیجه نارضایتی‌های عمومی در انتخابات سال آینده ممکن است مشروعیت دولت‌های تازه انتخاب شده تضعیف شود و این می‌تواند به ناآرامی‌های مدنی (از اعتراضات خشونت آمیز و جنایات ناشی از نفرت گرفته تا رویارویی مدنی و تروریسم) منجر شود. (۳) البته نویسندگان گزارش تقصیر این وضع را به گردن انتشار اطلاعات و اخبار نادرست بخصوص در فضای مجازی انداخته و به

امپریالیستهای غربی به سرکردگی آمریکا از زمان فروپاشی بلوک شرق تاکنون تلاش کرده اند که با ترسیم تصویری تخیلی و دروغین از آینده جهان امپریالیستی در ذهن ناآگاهان؛ دوران جدیدی از صلح و رفاه و دموکراسی سرمایه‌داری را نوید دهند. اما جهانیان در تمام این سالها هر چه بیشتر با بربریت روزافزون سیستم سرمایه داری آشنا شده و شاهد افزایش ستمهای اقتصادی-سیاسی-اجتماعی و جنگ و جنایات روزافزون امپریالیستها علیه طبقات تحت ستم بوده اند. حتی اگر به اظهارات رسمی مقامات و بنگاه‌های مهم امپریالیستی نیز رجوع کنیم؛ میبینیم که به شکلی بیانگر این واقعیات هستند. در اینجا به عنوان مثال نگاهی میان‌دازیم به ۲ گزارش که در رابطه با نشست سالانه "مجمع جهانی اقتصاد" (WEF) در دائوس (سوئیس) منتشر شدند. (۱)

اولین گزارشی که بررسی میکنیم از طرف گردانندگان نشست سالانه "WEF" منتشر شد. (۲)

مجمع جهانی اقتصاد "WEF" مانند دیگر بنگاه‌های امپریالیستی مبلغ و مروج سیستم سرمایه‌داری؛ از جمله مبلغ فضایل "بازار آزاد" سرمایه داری است که با هدایت‌های مدبرانه "داووس" قادر به نشان دادن پتانسیل کامل خود (اکنون که از محدودیت‌های دوران جهان دوقطبی رها شده) میباشد. اما در شرایط کنونی که توده‌های مردم جهان وضعیت دهشتناک زندگی سراسر جنگ و جنایت و گرسنگی را با گوشت و پوست خود تجربه کرده و ناشی بودن همه این فجایع از حاکمیت امپریالیسم را درک میکنند؛ گردانندگان دائوس مجبور شده اند که این اطلاعیه پیش از نشست خود را به تشریح یک سری بلایای غیرقابل کاهش و مرتبط با

دلائل واقعی ناآرامیهای مدنی در کشورهای غربی اشاره نکرده اند.

واقعیت این است که با اینکه طبقه سرمایه دار حاکم هرگز از اصطلاح "مبارزه طبقاتی" استفاده نمیکند، اما از آن آگاه است و مبارزات انقلابی مردم در سراسر جهان همیشه طبقه حاکم را وادار کرده است که (هر چند با زبان گنگ بورژوازی مانند آنچه که در گزارش دائوس میبینیم) به رشد روزافزون آن اعتراف کند. در این گزارش هم مجمع جهانی اقتصاد با زبان الکن خود اعتراف کرده است که نظم دموکراتیکی که خودش قبلاً مدعی بود از عملکرد اقتصاد بازار آزاد سرچشمه می‌گیرد، میتواند در نتیجه شرایط موجود به طور کامل از بین برود.

از طرف دیگر؛ برخورد دولت‌ها با آنچه که به اصطلاح "انتشار اخبار نادرست در اینترنت" میانمند؛ باعث هر چه بیشتر زیر پا گذاشتن حتی همین دموکراسی ناقص بورژوازی شده است، زیرا دولت‌ها به طور فزاینده‌ای به کنترل اطلاعات بر اساس آنچه که خود درست تشخیص داده‌اند، پرداخته و سانسور و تسلط خود بر اینترنت و دیگر منابع خبری-اطلاعاتی را افزایش داده اند. این گزارش که در بحبوحه جنگ اوکراین و نسل‌کشی اسرائیل در غزه و تهدید جنگ در دیگر نقاط خاورمیانه (و همچنین افزایش تنش میان آمریکا و چین و ...) نوشته شده، در این رابطه گفته است که "درگیری مسلحانه" میان دولت‌ها نیز جزو خطرات اصلی تهدیدکننده جهان در دو سال آینده است. آنها این خطر را به یکی از مهم‌ترین پیشرفتهای سال ۲۰۲۳؛ که اختراع هوش مصنوعی است؛ ربط داده اند.

نویسندگان گزارش بدون اسم بردن از هیچ دولت و رژیم (بخصوص طبقه حاکم بر آمریکا) با اشاره به گسترش جهانی "جنگهای نیابتی و احتمالاً حتی جنگ‌های مستقیم توسط قدرت‌ها" که "می‌تواند منجر به جنگ‌های مرکباتر، طولانی‌تر و بحران‌های بشردوستانه" شود؛ نوشته اند که "افزایش انکیره برای تصمیم‌گیری مرکزی از طریق هوش مصنوعی در تصمیم‌گیری در جنگها (به عنوان مثال انتخاب هدفهای بمباران) به طور قابل توجهی خطر تشدید تصادفی یا عمدی جنگها را در دهه آینده افزایش می‌دهد."

البته با اینکه هوش مصنوعی به تنهایی دلیل ادامه جنگها نیست؛ اما نظر طرح شده در این گزارش در رابطه با هوش مصنوعی کاملاً نادرست هم نیست. زیرا که طبقه سرمایه دار حاکم همیشه از هر چیزی (از جمله اکتشافات و اختراعات بشر که پتانسیل کمک به بهتر کردن زندگی انسان را دارند) برای افزایش قدرت نابودکننده خود

راه حل سازمان های اصلاح طلب بورژوازی (از جمله آکسفام و گردانندگان "WEF") برای مهار کردن ثروت انحصارات؛ به درخواست از دولتها برای افزایش مالیات شرکتها و صاحبان سرمایه دار آنها محدود میشود؛ با اینکه خود آنها (گردانندگان "WEF" و آکسفام) در بخشی از گزارشهای خود به این موضوع اشاره کرده اند که دولتها (که خود آنها نیز جزوشان هستند) ابزار قدرت انحصارات (شرکتهای بزرگ چندملیتی و صاحبان سرمایه دار آنها) هستند. این اصلاح طلبها هرگز در گزارشهای اینچینی خود این سوال را مطرح نکرده اند و پاسخ نداده اند که چرا اکثر دولتها و در بیشتر مواقع به خواست اصلاح طلبان پاسخ نداده و مالیات سرمایه داران را کاهش نداده اند و برعکس از سال ۱۹۸۰ تاکنون در نتیجه مبارزه بسیار موثری که سرمایه داران بزرگ علیه مالیات به راه انداختند؛ نرخ رسمی مالیات شرکتها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به نصف کاهش یافته و نابرابری طبقاتی بیش از پیش تشدید شده است؟ (۶)

آیا واقعا میتوان از طریق درخواست از دولتهای امپریالیستی با دیکتاتوری و استبداد و فاشیسم مبارزه کرد؟ بخصوص که یکی از مهم ترین تحولات سیاسی در دوره اخیر چرخش به راست همه دولتها و گسترش دیکتاتوری؛ فاشیسم و استبداد طبقه سرمایه دار حاکم بر جهان و حمایت دولتهای امپریالیستی از آنها بوده است. واقعیت این است که ارتباط مستقیمی بین قدرت اقتصادی و سیاسی وجود دارد و قدرت اقتصادی این انحصارات تصادفی نبوده و توسط دولتهای سرمایه داری به آنها واگذار شده است. در نتیجه درخواست کمک از دولتهای سرمایه داری برای کاهش قدرت شرکتهای انحصاری؛ برخوردی نادرست و بغایت انحرافی به موضوع می باشد.

هر کدام از دو گزارشی که به طور خلاصه بررسی کردیم؛ به سبک خود به جزئیات شرایط فاجعه بار فعلی جهان پرداخته اند که زاده نظام پوسیده سرمایه داری جهانی است. واقعیت این است که نظام سرمایه داری در حال سوق دادن جهان به سوی بربریت است و تنها راه متوقف کردن این پروسه سرنگونی انقلابی سیستم سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم میباشد. گردانندگان "WEF" و آکسفام به مثابه اصلاح طلبان سرمایه داری با درخواست هایشان از دولتها، هرگز به زبان نمیآورند که شکلهای مختلف حکومت که توسط طبقات سرمایه دار حاکم بر کشورها (با ظاهر متفاوت اما ذاتا مشابه) ایجاد شده و می شوند، کارشان حفظ و گسترش تسلط شرکتها و سرمایه های مالی است. از آنجا که نوع حکومتها ریشه در فرایندهای عینی طبقاتی-اقتصادی دارند؛ تلاش طبقه سرمایه دار برای حفظ و گسترش تسلط خود تلاشی است برای دیکتاتوری و نه برای دموکراسی.

در انتهای گزارش نیز به اصطلاح "راه حل" های بورژوازی برای رفع بحرانهای ذاتی سیستم مطرح شده که ماهیت این به اصطلاح "راه حل ها" نشان دهنده این واقعیت است که نخبگان سرمایه داری جهانی هیچ پاسخ واقعی برای جلوگیری از فروپاشی سیستمی که با چنگ و دندان از آن حفاظت می کنند، به عنوان مثال در بخشی از گزارش که به واقعیت تشدید جنگهای میان کشورهای بزرگ و کوچک اشاره شده؛ به عنوان راه حل در انتها گفته شده است که "تلاش مشترک (دولتها) سنگ بنای رسیدگی به خطرات جهانی است". معلوم نیست نویسندگان گزارش که خود معترف هستند که جنگهای نیابتی قدرتها (به دلیل رقابتهای فزاینده میان آنها) در حال گسترش هستند؛ چگونه از همان قدرتها میخواهند که با هم همکاری کنند؟

مسئله نفس همکاری جهانی برای حل بحرانهایی که سرمایه داری ایجاد کرده؛ ضروری است، اما این همکاری فقط به دست طبقه کارگر جهانی میتواند تحقق یابد؛ یعنی به دست آن نیروی اجتماعی که منافع مادی آن مبتنی بر الغای سیستم سرمایه داری و ایجاد سیستم سوسیالیستی است.

به جز گزارش "مجمع جهانی اقتصاد" که بخشی از آن توضیح داده شد؛ گزارش دیگری نیز همزمان با آن در رابطه با نشست داووس منتشر شد که توسط "آژانس بین المللی کمک های آکسفام" تحت عنوان Inequality.Inc تهیه شده بود. (۴) در گزارش آکسفام روند افزایش ثروتهای نجومی در دست طبقه نسبتا کوچک سرمایه دار و روند تمرکز قدرت انحصاری اقتصادی و سیاسی در دست تعداد انگشت شماری از شرکتهای بزرگ جهانی (انحصارات) شرح داده شده است. (۵) به عنوان مثال در آن گزارش ذکر شده است که از سال ۲۰۲۰ تاکنون، پنج نفر از ثروتمندترین افراد جهان مستقیما از شیوع بیماری کرونا سود برده اند؛ به طوری که در هر ساعت ۱۴ میلیون دلار به ثروت آنها افزوده شده و مجموع ثروت آنها از ۴۰۵ میلیارد دلار به ۸۶۹ میلیارد دلار افزایش یافته است. اما حدود ۵ میلیارد نفر (بیش از نیمی از جمعیت جهان) فقیرتر شده اند. آکسفام همچنین هشدار داده است که اگر روند کنونی ادامه یابد، در عرض یک دهه اولین تریلیونر دنیا ظهور خواهد کرد؛ اما فقر تا ۲۳۹ سال دیگر هم از بین نخواهد رفت. یعنی درواقع کل صنایع در حوزه های حیاتی مانند تولید مواد غذایی، انرژی، کشاورزی و تکنولوژی در تعداد انگشت شماری از شرکتهای بزرگ (و صاحبان سرمایه دارشان) متمرکز هستند. به عنوان مثال یک سوم کل سود شرکتهای بزرگ جهان متعلق به یک هزارم درصد (۰.۰۰۱٪) از آنها است.

علیه کارگران و ستمدیدگان (با هدف افزایش قدرت اقتصادی-سیاسی طبقات حاکم) سوءاستفاده کرده و خواهد کرد. اما در یک جامعه سوسیالیستی که مبتنی بر توسعه جمعی و استفاده از نیروهای مولد مطابق با برنامه ریزی و سازمان دهی دموکراتیک به شکلی منطقی-علمی-انسانی سازمان یافته باشد، هوش مصنوعی زمینه ای را برای پیشرفت اجتماعی فوق العاده فراهم خواهد کرد.

در گزارش مزبور به بحران بالا رفتن هزینه زندگی و خطر تورم و رکود اقتصادی در دو سال آینده نیز اشاره شده اما اهمیتی که به آن داده اند بسیار کمتر از واقعیتهای موجود است. هر چند که نویسندگان این گزارش در جهت اهداف بورژوازی خود به بیان برخی واقعیتهای پرداخته اند؛ اما این واقعیتهای خود تأیید کننده این حقیقت هستند که روابط اقتصادی-اجتماعی حاکم بر سیستم سرمایه داری که مبتنی بر مالکیت خصوصی است، به جنگ و جنایت و نسل کشی منتهی شده و اگر این سیستم به دست طبقه کارگر آگاه نابود نشود؛ وضعیت اسفبار کنونی هر چه وخیم تر خواهد شد.

در انتهای گزارش نیز به اصطلاح "راه حل" های بورژوازی برای رفع بحرانهای ذاتی سیستم مطرح شده که ماهیت این به اصطلاح "راه حل ها" نشان دهنده این واقعیت است که نخبگان سرمایه داری جهانی هیچ پاسخ واقعی برای جلوگیری از فروپاشی سیستمی که با چنگ و دندان از آن حفاظت می کنند، ندارند و نمیتوانند از آن جلوگیری کنند. به عنوان مثال در بخشی از گزارش که به واقعیت تشدید جنگهای میان کشورهای بزرگ و کوچک اشاره شده؛ به عنوان راه حل در انتها گفته شده است که "تلاش مشترک (دولتها) سنگ بنای رسیدگی به خطرات جهانی است". معلوم نیست نویسندگان گزارش که خود معترف هستند که جنگهای نیابتی قدرتها (به دلیل رقابتهای فزاینده میان آنها) در حال گسترش هستند؛ چگونه از همان قدرتها میخواهند که با هم همکاری کنند؟ درحالیکه حتی اگر همکاری هم وجود داشته باشد؛ با تعمیق درگیریهای امپریالیستی بی اثر شده یا می شود. واقعیت این است که راه حلها و چشم انداز همکاری که از جانب بنگاه امپریالیستی مزبور ارائه شده؛ در چهارچوب سیستم سرمایه داری درحالیکه وجود خود سیستم سرمایه داری مانع اصلی در برابر هرگونه راه حل منطقی برای بحرانهای عمیق موجود (که ساخته همین سیستم است) می باشد. برخلاف چشم اندازی که گزارش مزبور ارائه داده؛ همکاری جهانی رژیم های سرمایه داری راه حل مقابله با بحرانها و خطرات جهانی نیست. درواقع نابودی انقلابی همین رژیم های سرمایه داری و قدرت گرفتن طبقه کارگر آگاه تنها راه حل عملی برای رفع مشکلات خلقهای جهان است.

برای سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی استفاده خواهند کرد. البته هر بار هم همین امپریالیستها با کمک تشکل های گوناگون نظامی-سیاسی شان به کمک رژیم ایران می آیند.

۴. آکسفام (Oxfam) در ظاهر یک شرکت "خیریه" بین المللی است که در سال ۱۹۴۳ در انگلستان ثبت شد؛ اما در واقعیت یکی از بنگاه هایی است که هدفش حفظ سلطه نظام سرمایه داری است.

۵. منظور از «نسبتا کوچک بودن طبقه سرمایه دار» کم بودن تعداد سرمایه داران بزرگ در مقایسه با طبقه کارگر و متحدینش میباشد.

۶. بسیاری از شرکتهای بزرگ (و صاحبان سرمایه دارشان) از طریق ثبت سرمایه هایشان در بهشت های مالیاتی تقریباً هیچ مالیاتی پرداخت نمی کنند.

زیرنویسها:

۱. نشست سالانه دائوس با حضور سیاستمداران، روسای شرکتهای بزرگ چندملیتی، میلیاردهای صاحب آن شرکتهای و افراد مشهور دیگری از روز دوشنبه ۱۵ ژانویه تا جمعه ۱۹ ژانویه ۲۰۲۴ برگزار شد.

۲. برای مطالعه گزارش "WEF" به این لینک رجوع کنید:

<https://www.weforum.org/publications/global-risks-report-2024/shareables-e366ac1455>

۳. منظور نویسندگان گزارش از "نارضایتی مردم که ممکن است در انتخابات سال آینده به تضعیف مشروعیت دولت های تازه انتخاب شده منجر شود" نارضایتی های مردم در کشورهای پیشرفته غربی است. زیرا که به خوبی میدانند که انتخابات در کشورهایمانند ایران معنا ندارد. البته با نارضایتی های مردم ایران و مبارزات انقلابی آنها نیز آشنا هستند و به خوبی میدانند که مردم آگاه ایران از هر فرصتی

رفرمیستها از این واقعیات بی اطلاع نیستند، آنها از بیان این واقعیات خودداری و جلوگیری میکنند زیرا که میدانند منجر به نتیجه گیریهایی میشود که رفرمیستها نمیخواهند حتی به ذهن مردم خطور کند.

اما طبقه کارگر و حامیانش در هر کشوری با ارزیابی شرایط عینی زندگی اشان و در جریان مبارزات انقلابی اشان آگاه تر شده و مبارزه طبقاتی-سیاسی خود را بر این اساس توسعه خواهند داد. آنها بنا بر تجربیات مبارزاتی خود به این واقعیت پی برده اند که نباید برای اصلاح دولتهای سرمایه داری، بلکه برای سرنگونی آنها و استقرار دولت های مدافع کارگران و زحمتکشان مبارزه کنند. این بدان معناست که برنامه انقلاب سوسیالیستی جهانی (که طبقه کارگر آگاه جهان باید برای آن به شکلی سازمان یافته و آگاهانه مبارزه کند) چشم اندازی دور از ذهن نیست و باید به برنامه عملی این طبقه تبدیل شود.

تهیه و تنظیم از مریم

دی ماه ۱۴۰۲

تعمیق شکاف طبقاتی نتیجه ناگزیر ... از صفحه ۱۸

کارگران و توده های رنجیده ما بوده و طبق گفته اقتصاددانان خودشان، شکاف طبقاتی و فقر در طی سال های گذشته دو برابر شده است. واقعیت این است که حرص و آز سرمایه داران زالو صفت سبب شده که امروز شرایط بسیار دشوار و غیر قابل توصیف بر گرده کارگران و زحمتکشان و اکثریت مردم ایران تحمیل گردد. در چنین شرایطی در حالیکه اکثریت کارگران و ستمدیدگان در فقر و فلاکت به سر می برند تمرکز ثروت در جیب سرمایه داران زالو صفت هر روز انباشته تر می گردد. این همان واقعیتی است که خسرو گل سرخی شاعر، نویسنده و مبارز انقلابی طی دفاعیات خود در پیدادگاه های رژیم شاه به آن اشاره نمود. گل سرخی در دادگاه گفت: "مارکس می گوید: در یک جامعه طبقاتی ثروت در سویی انباشته می شود و فقر و گرسنگی و فلاکت در سویی دیگر". در واقعیت امر، در حالیکه مولد ثروت طبقه محروم است اما ثروت در دست سرمایه داران زالو صفت جمع می شود.

در جامعه ایران، سیاست های دیکته شده از طرف جهانخواران بین المللی و موسسات وابسته به آنان مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی با نام خصوصی سازی و یا گسترش تجارت آزاد و غیره باعث تشدید استثمار کارگران و تجمع ثروت در نزد سرمایه داران داخلی و خارجی گشته است. بر این مبنا، هر روز بر انبوه توده های گرسنه و فقیر افزوده می شود، به طوری که سیاست های نئولیبرالیستی و به عبارت دیگر امپریالیستی بیش از نیمی از مردم ما را به زیر خط فقر کشانده است.

در سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران، سرمایه داران بخشی از حقوق کارگران را قبضه کرده و در سر موقع به آنها نمی پردازند. در مواردی حقوق های معوقه بیش از ۲۰ ماه از سوی سرمایه داران زالو صفت به کارگران پرداخت نشده است. در اکثر مواقع هم اعتراض کارگران به چنین وضعی با اخراج آنان پاسخ داده می شود، امری که باعث گسترش هر چه بیشتر ارتش میلیونی ذخیره کار می گردد. شکاف طبقاتی بین کارگران مولد ثروت و زحمتکشان از یک سو و سرمایه داران غارتگر و زالو صفت از سوی دیگر، گسترش و رشد روزافزون کارتن خوابی و گورخوابی را در کشوری که روی ثروت بی کران ذخایر نفت بنا گردیده اجتناب نا پذیر کرده است. تبلیغ فروش خون، چشم، کلیه و سایر اعضای بدن برای رفع گرسنگی بر روی دیوارهای شهر به یک پدیده عادی تبدیل گردیده است. شکاف طبقاتی امر فحشاء در جامعه را حتی به سطح کودکان و نوجوانان ۱۰ تا ۱۲ ساله کشانده است. بنا براین با چنین فجایعی که فقط به گوشه ای بسیار کوچکی از آن اشاره شد، سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران که وابسته به امپریالیسم می باشد، زندگی اکثریت مردم را به ورطه نیستی و نابودی کشانده شده و سرنگونی رژیم جهانی جمهوری اسلامی و سیستم سرمایه داری در ایران را به هدف مبارزات توده ها تبدیل نموده است. در چنین شرایطی صفی از نیروهای راست، رفرمیست، چپ نما، سازشکار، اصلاح طلب و غیره قد علم کرده و از برابری از طریق اجرای حقوق بشر و در چهارچوب سیستم سرمایه داری دم می زنند. اینان، در واقع خواهان برابری صوری در مقابل قوانین استثمارگرانه و جنگ طلبانه دولت های سرمایه داری هستند. در صورتی که واقعیت چیز دیگری می باشد. برابری واقعی جز از راه الغاء طبقات ستمگر نمی تواند امکان پذیر باشد. همانطور که تجربه در کشورهای اروپائی نشان می دهد هر قدر هم که قوانین این دولت ها همه جانبه تدوین گردیده باشد و انسان ها در مقابل آن قوانین به طور رسمی مساوی باشند برابری واقعی بدست نخواهد آمد چرا که فقط با از بین بردن مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسایل تولید، زمینه برای ایجاد جامعه ای برابر و عادلانه فراهم می گردد.

در خاتمه باید تأکید کرد که شکاف عمیق طبقاتی که امروز در ایران و جوامع سرمایه داری وجود دارد، نتیجه اجتناب ناپذیر به جیب زدن ارزش اضافی حاصل از کار و رنج کارگران می باشد. از این رو است که ثروت های بیکران در دست سرمایه داران خون آشام متمرکز می شود و زندگی اکثریت مردم جهان به نابودی کشانده می شود. از آنجا که طبقه کارگر آن نیروی اجتماعی می باشد که وظیفه تاریخی مبارزه با طبقه سرمایه دار برای رسیدن به سوسیالیسم را عهده دار می باشد باید با همه نیرو در جهت سازمانیابی سیاسی و اقتصادی این طبقه برخاست. طبقه کارگر تنها نیروی انقلابی است که با همراه کردن توده های تحت ستم دیگر با خود قادر است سرمایه داران وابسته و اربابانشان که صاحب سرمایه، کارخانه ها، ماشین سرکوب، زندان ها و اطاق های فکری برای فریب و استثمار توده ها می باشد را از بین ببرد. این قدرت طبقه کارگر است که سرانجام به واقعیت دردناک و وحشیانه شکاف طبقاتی و نابرابری اجتماعی خاتمه می دهد و سوسیالیسم و زندگی شایسته انسانی را به ارمغان می آورد.

زنده باد انقلاب! پیروز باد کمونیسم!

دی ماه ۱۴۰۲، اکبر نوروزی

تکان داد. اعتصاب کننده‌ها با حمایت و پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری در کل خواهان افزایش ۱۰ تا ۱۲ درصدی دستمزدهایشان بودند. واقعیت این است که این روزها اعتصابات کارگران و کارکنان حمل و نقل و اعتصابات کارگری در دیگر بخش‌های کارگری در آلمان هر روز ابعاد گسترده‌تری به خود می‌گیرد و مردم بیشتری را به عرصه مبارزه با نابرابری، اختلاف طبقاتی و استثمار بی حد و حصر به خیابان‌ها می‌کشاند. تداوم این وضع شرایطی را در جامعه آلمان به وجود خواهد آورد که **کارل مارکس، اقتصاددان، فیلسوف و اندیشمند انقلابی مطرح کرده است. او نوشت: "جامعه از توازن منبیر نیروهای متضاد ساخته می‌شود. بر اثر تنش‌ها و کشمکش‌های این نیروها، دگرگونی اجتماعی پدید می‌آید."**

واقعیت این است که سیاست‌های سودجویانه و استثمارگرانه که ذاتی نظام سرمایه‌داری می‌باشد، پدیدآورنده شکاف طبقاتی گسترده‌ای در جامعه می‌باشد و کشور سرمایه‌داری آلمان جدا از آن نمی‌تواند باشد. در اینجا بدلیل مقدور نبودن اشاره و بررسی همه مشکلات و فشارهایی که امروز بر مردم آلمان تحمیل گردیده تنها به برشمردن بعضی از آنها اکتفا می‌کنیم تا به گستردگی فقر و تعمیق شکاف طبقاتی و عمق فاجعه‌ای که این کشور را در بر گرفته بیشتر پی ببریم.

افزایش صف‌های طولانی برای دریافت غذای رایگان، افزایش دزدی از فروشگاه‌ها، افزایش زباله‌گردی در شهرها، حذف یا کم کردن هزینه‌های زندگی مردم، فقر در عین اشتغال تیرت بسیاری از روزنامه‌ها می‌باشد. آمار بالا رفتن جنایات، آمار بالا رفتن اختلالات روانی در مردم، گرانی بی سابقه، بالا رفتن سرسام آور اجاره خانه، نا رضایتی بازنشستگان از حقوق ناچیزشان، ناراضی‌پرستاران و کارکنان در بیمارستان‌ها بدلیل فشارهای بی‌حد کاری، کمبود نقرات و دستمزدهای کم، بالا رفتن سرسام آور هزینه‌های درمانی، آمار بالا رفتن افسردگی، اعتراضات معلمان، پرستاران و دیگر قشرهای زحمتکش، افزایش روز افزون تعداد گدایان در شهرها، افزایش کم سابقه هزینه‌های آب، برق و گاز، بالا رفتن قیمت آپارتمان‌ها، افزایش سن بازنشستگی به ۶۷ سال و غیره و در چنین اوضاعی رشد روز افزون نیروهای دست راستی در جامعه. اینها شاخص‌های وضع کنونی جامعه آلمان می‌باشند. بنابراین بی دلیل نیست که امروز یاس، ناامیدی، اعتصاب، ترس از آینده و نگرانی‌های دیگر را در جامعه می‌توان بطور عریان شاهد بود.

روزنامه آلمانی، فرانکفورتر آلکماینه در رابطه با اوضاع کنونی جامعه می‌نویسد: "آلمان کشوری است که

تعمیق شکاف طبقاتی نتیجه ناگزیر نظام سرمایه‌داری



با استناد به گزارش بالا، تفاوت فاحش فقر و ثروت را در جهان سرمایه‌داری کنونی که میلیارد‌ها انسان از کارگران، زحمتکشان، ستمدیدگان و..... را به ورطه نیستی و نابودی کشانده است به روشنی می‌توان دید و پی به عمق فاجعه در جهان امروز برد. حال اگر نگاهی کوتاه به شرایط اقتصادی و معیشت توده‌ها در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری بیندازیم، بخصوص در دو دهه گذشته، اختلاف طبقاتی عمیقی را که زندگی انسان‌های زحمتکش را با ترس، نگرانی، ناامیدی و بسیاری از درد‌ها و معضلات دیگر در هم آمیخته را به آشکاری می‌بینیم.

اکنون نگاهی کوتاه به کشور آلمان، بخصوص بعد از سپری شدن همه‌گیری کرونا و سپس کمک‌های مالی و نظامی هنگفت به کشور اوکراین و اکنون به اسرائیل، بیندازیم. در اینجا متوجه تشدید نا برابری و افزایش شکاف طبقاتی و اوج گیری نا رضایتی مردم، می‌شویم. درست به این دلیل است که روزی نیست که این کشور، با اعتصابات و اعتراضات سراسری مواجه نگردد. یک نمونه برجسته را می‌توان تظاهرات اخیر کشاورزان، علیه سیاست‌های ریاضتی از جمله علیه طرح لغو معافیت‌های مالیاتی مثال زد. در این اعتراضات، کشاورزان مبارز و زحمتکش، جاده‌ها و خیابان‌های اغلب شهرهای آلمان را بند آوردند. آنها با حمایت و پشتیبانی بر حق و بی دریغ مردم، تظاهرات گسترده‌ای را در کشور بر پا کردند. کشاورزان خواستار پایان دادن به سیاست‌های سودجویانه و استثمارگرانه طبقه حاکم که جانشان را به لب رسانده، بودند. همچنین در طی ماه‌های گذشته به دلیل پایین بودن سطح دستمزدها، شاهد اعتصابات و اعتراضات چشمگیر کارگران و کارکنان حمل و نقل مانند اتوبوس رانی، راه آهن، فرودگاه‌ها و بنادر آلمان، بودیم. اینها از بزرگترین اعتصابات دهه‌های اخیر بوده است که نظم موجود را

نگاهی به شرایط اقتصادی اکثریت مردم کشورهای مختلف جهان و گسترش مبارزات کارگران و ستمدیدگان خبر از نا رضایتی شدید توده‌ها به دلیل افزایش قیمت‌ها و تشدید نا برابری و گسترش شکاف طبقاتی می‌دهد. این واقعیت چنان آشکار است که حتی در گزارشی که اخیراً موسسه خیریه آکسفام (Oxfam) در روز دوشنبه ۲۵ دی ماه منتشر نمود هم بروشنی دیده می‌شود.

آکسفام که یکی از بزرگترین سازمان‌های بین‌المللی با ادعای کمک‌رسانی برای از بین بردن فقر و گرسنگی و بی عدالتی می‌باشد در پی تشدید نا برابری‌های اقتصادی در جوامع گوناگون در گزارش اخیر خود از دهه شکاف نام می‌برد و به شکاف یا اختلاف طبقاتی که تقسیم نا عادلانه ثروت در جهان را تشدید کرده است، اشاره می‌کند. با توجه به اهمیت این آمار، در این مطلب به گوشه‌هایی از آن در جهت نشان دادن تعمیق اختلاف طبقاتی در چند کشور اشاره می‌کنیم. در قسمتی از این گزارش چنین آمده است که در طی چند سال اخیر: "دارایی پنج ثروتمند بزرگ جهان دست کم دو برابر شده و از سوی دیگر حدود پنج میلیارد نفر از جمعیت جهان فقیرتر شده‌اند" آکسفام پیش‌بینی می‌کند که "طرف ۱۰ سال آینده ثروت یک نفر به تریلیون دلار خواهد رسید در حالی که برای مبارزه با فقر ما حداقل به ۲۰۰ سال زمان نیاز داریم." همچنین آکسفام به گزارش مجله مالی فوربس، در نوامبر سال ۲۰۲۲ اشاره کرده و اضافه می‌کند که "در مجموع دارایی ثروتمندترین میلیارد‌های جهان در مارس ۲۰۲۳ به حدود ۸۶۹ میلیارد دلار رسید که حدود ۳۴۰ میلیارد دلار بود، سالانه حدود ۱۵۵ درصد افزایش نشان می‌داد."

اجتناب‌ناپذیر و دردناک در سیستم‌های سرمایه‌داری در جهان می‌باشد که بیانگر شکاف طبقاتی هر چه بیشتر در جامعه می‌باشد.

مواردی مانند عدم داشتن مسکن مناسب، عدم دسترسی به تغذیه کافی و مناسب، فحشاء، فقر بهداشتی، بی‌خانمانی و دردهای بی‌شماری که در اثر فقر و سختی زندگی زبان‌های جبران‌ناپذیری را در بر دارد همگی نمایانگر چهره زشت و کریه سیستم سرمایه‌داری است که اساس آن به استثمار و کسب سود استوار است. در همین زمینه فیلیپ آلستون، گزارشگر حقوق بشر سازمان ملل در دسامبر ۲۰۱۷ به بررسی فقر در آمریکا پرداخته در طی بازدید دو هفته‌ای خود از این کشور به ۲۰ مورد از فقر اشاره کرده است که در اینجا برای آشنایی با ابعاد شکاف طبقاتی در آمریکا فقط به ذکر ۲ مورد آن بسنده می‌کنیم. در مورد اول فیلیپ آلستون چنین می‌نویسد: "من در جریان سفر با مردمانی دیدار کردم که به سختی در محله بی‌خانمان‌های لس‌آنجلس زندگی می‌کردند. من پلیسی را در سانفرانسیسکو دیدم که به گروهی از افراد بی‌خانمان گفت چادرهایشان را جمع کنند اما وقتی گفتند کجا برویم، پاسخی نداشت. من مناطقی را در ایالات مختلف آمریکا دیدم که دولت‌های محلی تامین خدمات بهداشتی برای این مناطق را جزو وظایف خود نمی‌دانستند. من افرادی را دیدم که دندان‌های دهان برایشان باقی‌نمانده بود زیرا ارائه خدمات بهداشت دهان و دندان جزو برنامه‌های مبارزه با فقر در این کشور قرار ندارد. به من خبر دادند که بر اثر اعتیاد در مصرف مواد مخدر نرخ مرگ و میر و طلاق و فروپاشی خانواده‌ها افزایش یافته است."

در مورد دوم، وی چنین می‌نویسد:
بر اساس آمارهای رسمی جمعیت کارتن خواب‌های آمریکا بیش از نیم میلیون نفر بر آورد شده است یعنی از هر ۵۰۰ آمریکایی یک نفر در خیابان می‌خوابد در نیویورک ۷۶ هزار کارتن خواب وجود دارد. حتی آمار واقعی از این آمار بیشتر است. کارتن خواب‌ها همه جا مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. آنها حتی خواب راحتی ندارند و در معرض سرما، گرما و انواع سختی‌ها قرار دارند. لازم به توضیح است که آمار و گزارش‌های واقعی چیزی فراتر از آمار و گزارش مربوط به گزارشگر حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد.

از کشورهای دیگر که شکاف طبقاتی در آن پیدای می‌کند می‌توان به ایران اشاره کرد. امروز دیگر بر هیچکس پوشیده نیست که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در عمر ننگین ۴۵ ساله خود، مدافع منافع سرمایه‌داران غارتگر و استثمار وحشیانه

ادامه در صفحه ۱۶

شکاف عمیق طبقاتی که امروز در ایران و جوامع سرمایه‌داری وجود دارد، نتیجه اجتناب‌ناپذیر به جیب زدن ارزش اضافی حاصل از کار و رنج کارگران می‌باشد. از این رو است که ثروت‌های بیکران در دست سرمایه‌داران خون‌آشام متمرکز می‌شود و زندگی اکثریت مردم جهان به نابودی کشانده می‌شود. از آنجا که طبقه کارگر آن نیروی اجتماعی می‌باشد که وظیفه تاریخی مبارزه با طبقه سرمایه‌دار برای رسیدن به سوسیالیسم را عهده‌دار می‌باشد باید با همه نیرو در جهت سازمانیابی سیاسی و اقتصادی این طبقه برخاست. طبقه کارگر تنها نیروی انقلابی است که با همراه کردن توده‌های تحت ستم دیگر با خود قادر است سرمایه‌داران وابسته و اربابان‌شان که صاحب سرمایه، کارخانه‌ها، زندان‌ها و اطافهای فکری برای فریب و استثمار توده‌ها می‌باشد را از بین ببرد.

اعتصابات در سال گذشته در آمریکا بوده است. کارگران و کارکنان این فروشگاه‌ها خواستار افزایش دستمزدها، بهبود شرایط کار و دسترسی به مزایای بیشتری می‌باشند. همچنین اعتصاب کارگران جنرال موتورز، فورد و استلانتیس در ۱۵ سپتامبر سال ۲۰۲۳ قابل ذکر هستند که بیش از ده هزارکارگر در آن شرکت کردند. این اعتصابات در دهه گذشته، اولین اقدام بزرگ کارگری در صنعت خودرو سازی آمریکا بوده است. بالا بردن دستمزدها، بهبود مزایای بازنشستگی و مرخصی و بهبود شرایط کاری از خواسته‌های اصلی کارگران بوده است. در جریان این اعتصابات به تدریج کارگران همانطور که لنین آموزگار پرولتاریا تاکید نموده فرا می‌گیرند که کل طبقه حاکمه و دولت حامی آنرا آماج ضربات خود قرار دهند. گفته لنین چنین است: "هر اعتصاب این درک را در کارگران تقویت و تکامل می‌دهد که حکومت، دشمن‌شان است و طبقه کارگر می‌باید خود را برای مبارزه علیه حکومت و برای حقوق توده‌ها آماده نماید. اعتصاب به کارگران یاد می‌دهد تا متحد شوند، به آنها نشان می‌دهد که صرفاً زمانی قادرند علیه سرمایه‌داری بجنگند که متحد باشند، به آنها می‌آموزد که به مبارزه کل طبقه کارگر علیه کل کارخانه‌داران و علیه حکومت استبدادی پلیسی فکر کنند. به همین دلیل است که سوسیالیست‌ها اعتصاب را «مدرسه جنگ» می‌نامند." درست در جریان اعتصابات و اعتراضات کارگری در آمریکا شاهدیم که موضوع گسترش فقر و تعمیق شکاف طبقاتی بحث زیادی را در بین طبقات فرو دست جامعه و برخی طبقات دیگر دامن زده است. این در شرایطی است که بر اساس گزارش‌های منتشره بیش از ۴۷ میلیون نفر از مردم آمریکا زیر خط فقر زندگی می‌کنند که در نیم قرن اخیر بی‌سابقه بوده است. بی‌شک گسترش فقر و فلاکت یکی دیگر از پدیده‌های

تفاوت‌ها و اختلافات طبقاتی و اجتماعی در آن بسیار بالا بوده و خیلی بیشتر از دیگر کشورهای اروپایی به چشم می‌خورد. اکثر آلمانی‌ها اعتقاد دارند که اختلاف طبقاتی در کشورشان بالا بوده و در آینده نیز بیشتر می‌شود."

در ادامه این مقاله تاکید می‌شود که: "در حالی که طبقه پایین و متوسط جامعه آلمان شدیداً به بازار کار و دستمزدهایشان وابسته هستند اما طبقه بالای اجتماع با تکیه بر دارایی‌های زیاد، خود را از این وابستگی جدا کرده‌اند."

نگاهی هر چند مختصر به کشور سرمایه‌داری آمریکا نیز آشکار می‌کند که شکاف طبقاتی در این کشور روز به روز گسترش بیشتری پیدا می‌کند. در اینجا نیز شاهد فروریختن طبقات پایین جامعه در مرداب فقر و تباهی هستیم. چنانچه در اواخر سپتامبر سال جاری میلادی در وب‌سایت "بیزنس اینسایدر insider" آمریکا گزارش داده می‌شود که: "ثروت خالص ۱۵ نفر از خانواده‌های ثروتمند آمریکایی مجموعاً رقمی معادل ۶۱۸ میلیارد دلار است این در حالی است که از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۸ میلادی، رشد درآمد ۵۰ درصد از خانواده‌های آمریکایی اساساً صفر بوده است." همانطور که میدانیم در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی با اجرای سیاستی که به نئولیبرالیسم معروف است، ساختار اقتصادی این کشور دستخوش تغییرات بسیاری شد به طوریکه ثروت بیشتر در اختیار سرمایه‌داران و یا ثروتمندان قرار گرفته و شکاف طبقاتی بیشتری بر زندگی مردم بخصوص مردم کم‌درآمد و زحمتکش تحمیل شده است. تبلور این وضع در اعتصابات و اعتراضات کارگری، فقر، گرانی، بیکاری و مشکلات عدیده دیگری که امروز در کشور آمریکا بطور آشکار رایج است کاملاً قابل تشخیص است. از جمله می‌توان به اعتصابات بخش درمانی (سلامت) به تاریخ ۴ اکتبر سال ۲۰۲۳ در ویرجینیا و ناحیه کلمبیا اشاره کرد. در این اعتصاب بیش از ۷۵ هزار نفر از کارمندان که شامل پرستاران، دستیاران بهداشت، سونوگرافست‌ها، تکنسین‌های بخش رادیولوژی، جراحی، داروسازی و غیره بودند، شرکت کردند. از خواسته‌های این اعتصاب بالا بردن دستمزدها، خواست اصلی اعتصاب‌کنندگان بود. به طورکلی، حداقل دستمزد ساعتی ۲۵ دلار و قرار داد چهارساله شامل دو سال افزایش ۷درصدی و دو سال ۲۵/۶ درصدی از خواسته‌های اتحادیه‌های حمایت‌کننده از این اعتصاب بود.

از اعتصابات دیگر در آمریکا می‌توان از اعتصاب کارگران و کارکنان ۲۰۰ فروشگاه استاریاکس که بیش از ۵۰۰۰ نفر در آن مشغول کار می‌باشند، نام برد. اعتصاب کارگران استار باکس یکی از بزرگترین

اعتراف اجباری از طریق شکنجه بوده است. این موضوع در خلال خیزش انقلابی ۱۴۰۱ با اعتراف‌های اجباری و شوهای تلویزیونی در مورد زنده یادان محسن شکاری و مجیدرضا رهنورد به عینه برای توده‌های آگاه و آزادی‌خواه بار دیگر به نمایش در آمد.

احکام جدید اعدام نشان می دهند که جمهوری اسلامی این دشمن قسم خورده‌ی خلق‌های تحت ستم ایران همچون همیشه برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه در آستانه انفجار ایران، دست به انجام هر جنایتی می‌زند تا به زعم خود از التهاب ناشی از بحران‌های تحمیل شده به مردم ستم‌دیده ایران بکاهد. در حالیکه همین

جنایات دیر یا زود گریبان‌گیر این رژیم فاسد و وابسته به قدرت‌های جهانی را خواهد گرفت و آتش خشم و نفرت توده‌های ستم‌دیده برای نابودی این دستگاه ظلم و ستم را شعله ور خواهد ساخت. آید ایمان داشت که پیروزی از آن توده‌هاست و نیروهای آگاه و انقلابی در پرتو ایجاد تشکل‌های سیاسی- نظامی در دراز مدت قادر به سازماندهی مسلح توده‌ها شده و در نهایت مردم ایران خواهند توانست با قطع قطعی سلطه امپریالیست‌ها یک حکومت مردمی به وجود آورند. در نتیجه کارگران و ستم‌دیدگان امکان می یابند در جهت نابودی همه‌ی نابرابری‌های ناشی از حکومت طبقات استثمارگر گام بردارند.

خروش سهمگین توده‌های انقلابی ما با مبارزه‌ای طولانی علیه قدرت‌های امپریالیستی سایه شوم و ویرانگر این قدرت‌ها را از سر خلق‌های ستم‌دیده ما برخواید داشت و روزی فرا خواهد رسید که درهای آهنین زندان‌ها درهم شکسته شده و دیگر هیچ انسانی با جرم سیاسی و دگراندیشی در حبس نماند.

**جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!
زندانی سیاسی به همت توده‌ها آزاد باید گردد!
زندان، شکنجه، اعدام نابود باید گردد!**

چریک‌های فدایی خلق ایران
۲۷ دی ماه ۱۴۰۲ برابر با ۱۷ ژانویه ۲۰۲۴



موج جدید اعدام‌های حکومتی جلوه‌ای از وحشت رژیم از توده‌ها!

بیدادگاه‌های رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی موج جدیدی از اعدام‌های وحشیانه را علیه مخالفین و به ویژه دستگیرشدگان جنبش انقلابی سال ۱۴۰۱ سازمان داده اند. در طول حاکمیت این رژیم جنایتکار روزی نیست که خبر تازه‌ای مبنی بر صدور حکم اعدام برای آزادی‌خواهان و قربانیان نظم ظالمانه حاکم منتشر نشود.

در هفته‌های اخیر حکم اعدام مجاهد کورکور و غلامرضا رسایی در دیوان عالی قضایی ایران تایید شده است. مجاهد کورکور از معترضان خیزش انقلابی ۱۴۰۱ است که در تاریخ ۲۹ آذر ۱۴۰۱ محل اقامتش در روستای "پرسورخ" در اطراف ایذه به محاصره نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی در آمد. وی به همراه دو تن دیگر از یارانش _حسین سعیدی و محمود احمدی_ به مقاومت در مقابل یورش نیروهای دیکتاتوری حاکم برخاستند که در این نبرد نابرابر مجاهد کورکور بازداشت شد و دورفیق همراهش به شهادت رسیدند. اگرچه مجاهد کورکور همراه دو تن از یارانش در مقابل رژیمی که حتی مبارزات مدنی را هم نمی تابد دست به مقاومت مسلحانه زده بود، اما جمهوری اسلامی اتهام اصلی او را قتل کیان پیرفلک کودک ایذه‌ای ذکر کرده است، که اتفاقاً این در حالی‌ست که خانواده کیان بارها و حتی قبل از دستگیری مجاهد کورکور اعلام کرده‌اند که قاتل فرزندشان نیروهای خود حکومت بوده‌اند که بدون هیچ دلیلی اقدام به تیراندازی به ماشین آنها کرده و کیان ۹ ساله را کشته و به پدرش آسیب جدی وارد ساختند. حال در شرایطی که پدر و مادر کیان پیرفلک به طور مشخص مجاهد کورکور را از اتهامی که جمهوری اسلامی به وی می‌زند میرا دانسته‌اند، وزارت اطلاعات جهنمی جمهوری اسلامی و بیدادگاه‌های این دیکتاتوری لجام گسیخته از هیچ پرونده سازی بر علیه وی کوتاهی نمی کنند.

زندانی دیگری که دیکتاتوری حاکم قصد اعدامش را دارد غلامرضا رسایی پیرو آیین یارسان می باشد که او نیز به اتهام قتل عمد نادر بیرامی، رییس اداره اطلاعات شهرستان صحنه در استان کرمانشاه به اعدام محکوم شده است. در این مورد نیز اسناد غیر قابل انکاری وجود دارند که بیانگر آن هستند که وی اساساً در صحنه مرگ نامبرده حضور نداشته است و این اتهام بی اساسی است که همواره توسط وی و خانواده‌اش به شدت تکذیب شده است.

علاوه بر موارد فوق حکم اعدام چهار زندانی سیاسی کرد به نام‌های محسن مظلوم، پژمان فاتحی، وفا آذربار و هژیر فرامرزی در دیوان عالی کشور تایید شده است. اتهام ساختگی آنان همکاری با اسرائیل می باشد. همسر محسن مظلوم در صفحه اینستاگرام شخصی خود نوشته است که مراحل بازداشت، بازرسی، رسیدگی و دادرسی تا صدور حکم چهار نفر در ابهام، خفا، به طور پنهانی، غیر شفاف و سریع اتفاق افتاده و بیم آن می‌رود که مراحل اجرا هم به همین ترتیب باشد.

همچنین پنج زندانی عقیدتی کرد به نام‌های انور خضری، کامران شیخه، خسرو بشارت، داوود عبداللهی و فرهاد سلیمی که همگی پس از ۱۴ سال حبس در معرض خطر اعدام قرار دارند. اتهام آنها را "افساد فی‌الارض" ذکر کرده اند. قاسم آبسته و ایوب کریمی دو زندانی دیگر هم‌پرونده ایشان ماه گذشته در زندان قرل‌حصار کرج اعدام شدند. همه این هفت زندانی عقیدتی به مدت چند ماه در بازداشتگاه اداره اطلاعات ارومیه تحت شکنجه جسمی و روحی قرار گرفته و وادار به اعترافات اجباری غیر واقعی شدند.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی به عنوان فرزند خلف دیکتاتوری پهلوی از همان ابتدای به قدرت رسیدنش با حمایت امپریالیست‌ها در کنفرانس گوادلوپ مبنای بقای خود و نظام حاکم را سرکوب معترضان قرار داد. یکی از شگردهای این رژیم گرفتن



برای تهیه این کتاب ارزشمند به کتابفروشی الکترونیکی
چریک‌های فدایی خلق ایران در لینک زیر رجوع کنید:
کتاب فروشی الکترونیکی چریک‌های فدایی خلق (19bahman.com)

تسلیمیت



مطلع شدیم که پروین توکلی (ربابۀ کلباسی) مادر چریکهای فدائی خلق ایران، رفقای شهید، سیمین و حمید توکلی در تاریخ ۵ دیماه ۱۴۰۲ در سن ۹۷ سالگی درگذشت. "پیام فدائی" درگذشت این مادر مبارز و رنج دیده را به بازماندگان و عزیزان وی تسلیم می گوید.

رفقا با مراجعین به محل تظاهرات که در مورد شرایط جامعه ایران و مبارزات مردم ما سوالاتی می کردند به گفتگو پرداخته و اطلاعات لازم در مورد شرایط کار و زندگی و مبارزات مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی را در اختیار آنان می گذاردند. همچنین تعدادی از کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی با نام "بررسی زمینه ضربات سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۵ و ناگفته هایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران" در این حرکت توزیع شد. این تظاهرات از ساعت یک بعداز ظهر آغاز و حدود ساعت ۳ بعداز ظهر به پایان رسید.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد!
پرویز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در لندن
۲۳ دی ماه ۱۴۰۲ برابر با
۱۳ ژانویه ۲۰۲۴

گزارشی از آکسیون اعتراض به اعدامهای وحشیانه در ایران!



بدنبال گسترش اعدام های وحشیانه توسط جمهوری اسلامی در شهرهای ایران و موج جدید صدور احکام اعدام از سوی بیدادگاه های این رژیم، روز شنبه ۱۳ ژانویه، ۲۰۲۴ یک تظاهرات ایستاده در میدان ترافلگار اسکوتر در مرکز شهر لندن برگزار شد. این تظاهرات در پایان تحصن تعدادی از نیروهای مبارز و مخالف رژیم صورت گرفت که در این میدان به مدت یک هفته به تحصن دست زده بودند. برغم هوای بسیار سرد شمار قابل توجهی از هموطنان مبارز و نیروهای سیاسی در آن شرکت کردند. در محل تظاهرات تصاویر و عکسهای بسیار زیادی از جنایات جمهوری اسلامی و قربانیان ۴۵ سال حکومت دار و شکنجه این رژیم به نمایش درآمده بود و برنهایی با شعارهایی نظیر "اعدامها باید متوقف شوند"، "نابود باد رژیم جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و ... توجه عابریں را جلب می کرد. در جریان این آکسیون سخنرانی های کوتاهی نیز به زبان انگلیسی در افشاکری علیه جمهوری اسلامی و دفاع از زندانیان سیاسی صورت گرفت و سیاست تشدید اعدام برای گسترش فضای رعب و وحشت در جامعه محکوم شد. شعارهای مختلفی نیز به زبانهای انگلیسی و فارسی سر داده شد که برخی از آنها به شرح زیر بودند "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "رژیم ایران، یک رژیم تروریستی ست"، "زندانی سیاسی، کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "مردم متحد هرگز شکست نخواهند خورد"، "اعدامها باید متوقف شوند"، "تظاهر کنندگان دستگیر شده باید آزاد شوند" و... فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان از زمره فراخوان دهندگان این تظاهرات بودند و اعلامیه هایی را در توضیح شرایط بحرانی جامعه و موج اعدامهای اخیر جمهوری اسلامی به زبان انگلیسی در میان جمعت پخش کردند.

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

Siahkal Fadayee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar2

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!